

خانه‌ای مسیحی

آر. کی. کمپل

خانه ای مسیحی

نوشته آر. کی. کمپل

مقدمه	۵
(۱) اهمیت و خصوصیات خانه مسیحی و قصد منظور الهی از تأسیس آن	۶
(۲) ازدواج، بنیادی برای خانه	۱۱
(۳) زن و شوهر	۱۹
(۴) خانواده و سرآن	۲۶
(۵) پدران (۱)	۳۳
(۶) پدران (۲)	۳۹
(۷) پدران (۳)	۴۶
(۸) مادران	۵۰
(۹) غلامان و آقایانشان	۶۳
(۱۰) خانه ای برای خدا	۶۶

خانه ای مسیحی نوشته آر. کی. کمپل

مقدمه

اهمیت خانه و خانواده مسیحی که ساختاری الهی محسوب می شود و در برگیرنده موضوعات عملی بسیاری پیرامون روابط و تعاملات اعضاء آن می باشد؛ مرا بر آن داشت که خطاب به مسیحیانی که اکنون در دوران فیض زندگی می کنند مقاله ای بنویسم. بعد ها که دوستان بسیاری این مقاله را خواندند، مرا تشویق نمودند تا نوشته هایم را به شکلی مُدُون تر یعنی در قالب کتابی، گرد آورم.

بنابراین با دانش اندک خود در زمینه ادبیات انگلیسی این کتاب کوچک را به رشته تحریر در آوردم؛ به این امید که خداوند این کتاب را جهت رفع نیاز خوانندگان در این مقوله بکار گیرد. باشد که جلال و ستایش ابدی از آن خدا باشد؛ که این دعای همیشگی ما است.

در این کتاب به آثار و نوشتار نویسندگان دیگری نیز که پیرامون موضوع مورد بحث، مطالبی نوشته اند؛ رجوع نموده ام؛ مخصوصاً از نوشته های برجسته جی. آ. ون پوسچک، در کتاب «نوری در مسکن ما» استفاده بسیار برده ام.

با توجه به فراخ بودن حیطه بحث راجع به این موضوع و با در نظر گرفتن ضعف های شخصی و تجربیات محدود شخصی خود و این حقیقت که سخن گفتن در این زمینه بسی آسان تر از انجام آنها است؛ مجموعه افکار و اندیشه های خود در این باب را با توکل به خدایی که خود منشع و خالق خانه و خانواده مسیحی است؛ به شما خوانندگان محترم ارائه می دارم.

فصل اول اهمیت و خصوصیات خانه مسیحی و قصد منظور الهی از تأسیس آن

واژه «خانه» چه حس زیبایی را در ذهن آدمی بوجود می‌آورد! و این احساس چقدر بیشتر می‌شود وقتی بیاد می‌آوریم که این منزل خانه‌ای مسیحی است؛ مخصوصاً کسانی چنین درکی را خواهند داشت که خدا در کانون زندگی آنها قرار گرفته، و حضور او محترم و فرمان‌های او مغتنم شمرده می‌شوند.

به وسیله خدا تأسیس یافته

«خانه» بواسطه خدا تأسیس یافته و نقشه او برای آدمی بوده است. وق خدا آدم و حواری را آفرید و آنان را باهم متفق نمود و فرمان داد که بارور و کثیر شوند (پیدایش ۱: ۲۷ - ۲۸).
واحد خانواده بنیادی است که کل جامعه انسانی بر آن بنا نهاده شده است. علاوه بر این، منزل و محل سکونت خانواده قلمداد می‌شود. سالم بودن آن به منزله دفاع از اجتماع تلقی می‌شود. به همین جهت است که اغلب گفته می‌شود: خانه و خانواده بنیاد یک ملت است که بر آن، همه ارکان تمدن بنا نهاده می‌شوند. اهمیت خانه و زندگی خانوادگی را می‌توان در کلام خدا به وضوح مشاهده نمود.

منحرف شدن از نظم و نقشه الهی

ما در روزگاری زندگی می‌کنیم؛ که قوانین الهی در نظر آدمی به دور افکنده شده‌اند. و این قاعده همیشه به هنگام فساد و انحراف روحانی آدمی مشهود بوده است. گناهان و انحرافات جنسی، خیانت و زناکاری همگی بنیان خانه و خانواده را ویران نموده‌اند. همیشه بر جامعه و مسائل اجتماعی تأکید بوده است در حالی که حیات فردی و خانوادگی مورد توجه واقع نشده است. بنابراین لازم

است که توجه خود را به فرامین خدا و اهدافش معطوف نماییم؛ تا در منجلا ب این دنیای فاسد گرفتار نشویم و در تعمیر این عمارت الهی یعنی خانواده سردرگم نباشیم.

خانه یعنی چه؟

خانه صرفاً مصداق مکانی نیست که مادر آن می خوریم و می نوشیم و می خوابیم و زندگی می کنیم. بلکه محفل گرم زندگی خانوادگی مان محسوب می شود که مایه آرامش و محبت بوده و پناهگاهی از حملات ویرانگر شرارت های خارج از خانه است. خانه ساختمانی زیبا با مبلمان شیک نیست بلکه بیشتر به منزله محفلی است که در آن شادمانی، تعهد، محبت و مراقبت و توجه تحقق می یابد و فقط زمانی در شکل عالی خود یافت می شود که خداوند آنرا عطا نماید. خانه مصداق صندلی ها و کتابها و تابلوهای روی دیوار نیست! بلکه لبخند صورت مادری است که بر شادمانی چشمان فرزندش نگاه می کند. و محبت اعضای خانواده، خانه را مزین می نماید. در این دنیای مالا مال از گناه و شرارت و بی اطاعتی، محفل خانه چون رحمتی است که از طرف خدای خالق رحیم به بندگانش ارزانی شده و نمونه کوچکی از بهشت است که در کشاکش این دنیای ملتهب به آدمی عطا شده است. محیط گرم خانواده چون پناهگاهی است در برابر بادهای سخت و سهمناک زندگی و حملات مستقیم شیطان. در چنین دنیای مصیبت بار، داشتن خانواده ای که قلبشان با نور خدا منور شده و از گرمای صدق کلامش تعلیم یافته باشند، غنیمتی است با ارزش! بنابراین در مراقبت طبیعی اعضا خانواده از یکدیگر، و در تمرین روزانه انکار نفس و خود خواهی، که گاهی شاید سخت و محنت بار بنظر آید؛ روابط خانوادگی در محبت و اطاعت به پیش می روند. اهمیت این روابط متکی بر مشیت و نظم است که خدا مقرر نموده است. هرگاه که در پیوند با مطیع بودن در برابر آن اقتدار و انتظامی که خداوند در خانواده مقرر نموده است؛ مقاومت

می‌نماییم، ریشه آن در نهاد گناه آلودی است که در وجودمان در برابر نظم الهی سرکشی می‌نماید.

خانواده مسیحی

خانواده مسیحی وقتی واقع می‌شود که والدین یا یکی از آنها به خداوند تعلق داشته باشند و همین باعث می‌شود که خاصیت پناهگاه بودن خانواده در برابر شریر بیشتر نمود پیدا کند. چنین موقعیتی چون مکان مقدسی است در میان این دنیای بی‌خدا و بی‌مسیح که روح و روان با ارزش فرزندان را از تأثیر این دنیای تیره و تاریک باز می‌دارد. در چنین خانواده‌ای، روح خدا در آن سکونت دارد؛ و کلام خدا چون چراغی درخشان می‌درخشد. پیغام انجیل نیز همیشه اعلام می‌شود و راهی به سوی آسمان را نشان می‌دهد. به بیان دیگر، خانه و خانواده فضای باارزشی است که قلب آدمی یاد می‌گیرد که از تعلیم خدا شکل گیرد و خود خواهی و خود محوری کنار رفته و قوت روحانی بر گناه چیره شده و وجدان را بیدار و آگاه می‌سازد تا قلب را از شریر و حملات او دور نگاه دارد.

اگرچه گناه در جهان رخنه کرده و همه چیز را فاسد نموده است. اما حضور مسیح در محیط خانواده آنرا به قلمرو او تبدیل نموده است که فیض خدا می‌تواند در چنین فضایی عمل نماید و حیات و قوت مسیح را نمایان سازد. در نتیجه فروتنی؛ روحیه خدمت و انکار نفس حتی در میان مشکلات نیز حکم فرما می‌باشد. و همه اینها رابطه‌ای عمیقتر از آنچه در باغ عدن وجود داشت را به بار می‌آورند.

خانه مسیحی واقعی، مکانی است که خداوند در جایگاه درست خود قرار دارد؛ و همه اعضا خانواده به اتفاق هم در هارمونی و ارتباط، با فکر و هدف خدا عمل می‌نمایند. خانه جایی است که محبت خداوند به رسمیت شناخته می‌شود و کارها بر مبنای کلام خداوند به انجام می‌رسند.

خانه مسیحی

هر قدر که بیشتر صدای دعا و ستایش شنیده می شود، رنگ و بوی آسمان و بهشت نیز بیشتر احساس می شود. مانند فرزندان قوم خدا می توان گفت: «لیکن برای جمیع بنی اسرائیل در مسکنهای ایشان روشنایی بود» (خروج ۱۰: ۲۳). وقتی تاریکی همه جا را فرا گرفته است؛ هر خانه مسیحی واقعی چون چراغی است که نور بهشت و آسمان را منعکس می نماید و مظهر همان خانه آسمانی است که مقصد نهایی سفر ما است. و چنین مکانی در محیطی که هیچ نوری از مسیح دیده نمی شود؛ چقدر درخشان است.

حاکم بودن کلام خدا

در تثبیه ۱۱: ۱۸ - ۲۱، خداوند با توصیفی زیبا، آرزوی خود را برای هر خانه ای بیان می دارد: «پس این سخنان مرا در دل و جان خود جا دهید، و آنها را بر دستهای خود برای علامت ببندید، و در میان چشمان شما عصابه باشد. و آنها را به پسران خود تعلیم دهید، و حین نشستن در خانه خود، و رفتن به راه، و وقت خوابیدن و برخاستن از آنها گفتگو نمایید. و آنها را بر باوهای در خانه خود و بر دروازه های خود بنویسید، تا ایام شما و ایام پسران شما بر زمینی که خداوند برای پدران شما قسم خورد که به ایشان بدهد، کثیر شود، مثل ایام افلاک بر بالای زمین». همه این برکت خانه مسیحی واقعی، محسوب می شود که کلام خدا دوست داشت که اطاعت کرده شود و جایگاه واقعی خود را پیدا کند. چنین خانه ای به مثابه قطعه ای از بهشت بر زمین است. آیا خانه شما نیز چنین خاصیتی را دارد؟ اگر خیر، چرا اینگونه است؟

با این وجود، چنین کیفیتی تنها زمانی محقق می شود؛ که کلام خدا به عنوان بالاترین گنج در نظر والدین قرار گیرد و با تمام جوانبش بر مسائل خانواده حکم فرما باشد. در اینصورت است که کلام خدا عملاً بر باوهای در خانه مرقوم می شود و فرزندان در طریقهای

راستی قدم خواهند برداشت. اگر والدین کلام را محترم ندانند و مطابق آن رفتار نمایند؛ چگونه میتوان انتظار داشت که فرزندانشان کلام را اطاعت نمایند؟ همانطور که دیده شد؛ قوم خدا بخش‌هایی از کلام را به عنوان علامت در برابر دیدگان قرار می‌داد چرا که مایه یاد آوری و برکت می‌شد. بنابراین، امروز نیز بد نیست که مسیحیان بخش‌هایی از کلام خدا را در برابر دیدگان همگان به شکل تابلو و یا طرق مختلف قرار دهند تا برای آنانی که وارد خانه می‌شوند مایه شهادتی شود.

اهمیت و خصوصیات خانه مسیحی و قصد منظور الهی از تأسیس آن

فرزند والدینی مُسن و مسیحی، به خانه جدیدش که اثاثیه آن خیلی خوب تزئین شده بود نقل مکان کرد. پدرش را دعوت کرد تا از خانه او دیدن کند. بعد از دیدار، پدر گفت: «خوب پسر، سرانجام تو نیز صاحب خانه مجللی شدی؛ اما راستش هرکس که از آن دیدن نماید؛ نمی‌تواند تشخیص دهد که صاحب آن، فرزند خدا است یا به این دنیا تعلق دارد». آیه‌ها یا بخش‌هایی از کلام را بر دیوار خانه تان نصب نمایید تا همگان بدانند که کلام خدا برایتان بیشترین اهمیت را دارد. مایه تأسف است که خانه مسیحیان با آخرین مُدل‌های مبلمان یا اشیای تزئیناتی مزین شده باشد؛ دیوارها از آثار ادبی جهان پر باشد؛ رادیو برنامه‌های دنیوی را پخش نماید؛ تلویزیون رسانه‌های مختلف را فریاد زند و اینترنت همه وقت اعضا خانواده را اشغال نماید و در همه این شلوغی‌ها جایی برای کلام خدا وجود نداشته باشد. چنین خانه‌هایی به معنای تمام کلمه مسیحی نیستند. اگر خانه‌های ما از خانه بی‌ایمانان متفاوت نیست نمی‌توانیم واقعا دعا نماییم که در مسکنهای ما روشنایی خدا وجود دارد و ما انعکاس دهنده نور او می‌باشیم. همچنین اگر خانه‌ای انعکاس دهنده فیض و محبت روح خدا نباشد باز هم همین کیفیت برقرار است.

فصل دوم ازدواج مبنای خانه و خانواده

با مشاهده موقعیت مهم خانه و خانواده در ساختار اجتماعی، حال باید به جزئیات مهم جایگاه مفتخر ازدواج در بنای خانواده که خداوند آنرا مقرر نموده است؛ بپردازیم. هدف ما از نگارش فصل دوم، این است که به ایمانداران جوان کمک نماییم تا اگر که بخواهند هم اکنون یا در آینده خانواده ای تشکیل دهند که منجر به جلال خداوند شود؛ از جایگاه ازدواج با خبر باشند.

بوسیله خدا در باغ تأسیس شد

ازدواج یکی از قدیمی ترین و مهم ترین بنیادهایی است که خداوند به نژاد اجتماعی عطا نموده است. و هدف خداوند از ابتدای تاریخ بوده است. در باغ عدن، خداوند، خود اولین ازدواج را مقرر نمود. او در کلام خود بیان می دارد که «نکاح به هر وجه محترم باشد» (عبرانیان ۱۳: ۴). بنابراین، عهد یا بنیاد ازدواج از اقتدار الهی برخوردار است. مرد موجود کاملی نیست. بلکه این همسر او است که او را کامل می نماید؛ نقص های او را پُر می کند؛ درمسائلی که او ضعیف است؛ همسرش قوی می باشد و در نقاطی که همسرش ضعیف است او قوی می باشد؛ در مجموع هر دو با هم و به اتفاق هم، کامل می شوند. به همین دلیل است که نوشته شده است: «این است کتاب پیدایش آدم در روزی که خدا آدم را آفرید، به شبیه خدا او را ساخت، نرو ماده ایشان را آفرید. و ایشان را برکت داد و ایشان را «آدم» نام نهاد، در روز آفرینش ایشان» (آفرینش ۵: ۱-۲). برای آفرینش انسان کامل، زن و مرد هر دو لازم بودند.

در ارتباط با ناقص بودن آدم در تنهایی اش، خداوند می گوید: «خوب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازم» (پیدایش ۲: ۱۸). و «خداوند خدا، خوابی گران بر آدم مستولی

گردانید تا بخفت، و یکی از دنده‌هایش را گرفت و گوشت در جایش پرکرد». این مطابق مشیت خداوند بود و خداوند آنان را برکت داد و به یک تن تبدیل نمود.

جایگاه بلندتر برای تجرد

بطور قطع گناه وارد عرصه آفرینش شد و همه چیز را فاسد نمود. و حتی این پیوند مبارک ازدواج نیز از گزند این فساد بی تأثیر باقی نماند. حتی پولس رسول نیز با الهام روح خدا به این حقیقت اشاره می‌نماید. «لکن هرگاه نکاح کردی، گناه نورزیدی و هرگاه باکره منکوحه گردید، گناه نکرد. ولی چنین در جسم زحمت خواهند کشید، لیکن من بر شما شفقت دارم» (اول قرنیتان ۷: ۲۸). و کسی نیز که از طرف خدا قوت یافت و براو عطا شد که مجرد بماند می‌تواند خدا را بدون هیچ مانعی خدمت نماید. این مقوله از اینجهت با ارزش است که زندگی بر علیه خواست طبیعت و غرایز طبیعی و وقف شدن برای خداوند، امر با ارزشی است.

با این وجود خداوند در متی ۱۹: ۱۱ واضحاً اعلام می‌دارد که: «تمامی خلق این کلام را نمی‌پذیرند، مگر به کسانی که عطا شده است» (متی ۱۹: ۱۱). این در پاسخ سؤال شاگردان بود: «شاگردانش بدو گفتند: اگر حکم شوهر با زن چنین باشد، نکاح نکردن بهتر است» (آیه ۱۰). روش تجرد البته با تقدس و پاکی، از نگاه کلام یک استثناء است تا اینکه روشی عمومی برای همه انواع بشر باشد. «زیرا که خصی‌ها می‌باشند که از شکم مادر چنین متولد شدند و خصی‌ها هستند که از مردم خصی شده‌اند و خصی‌ها می‌باشند که بجهت ملکوت خدا خود را خصی نموده‌اند، آنکه توانایی قبول دارد بپذیرد» (متی ۱۹: ۱۲). «اما می‌خواهم که همه مردم مثل خودم باشند. لکن هر کس نعمتی خاص از خدا دارد، یکی این چنین و دیگری چنان»... «لکن هرگاه نکاح کردی، گناه نورزیدی و هرگاه باکره منکوحه گردید، گناه نکرد. ولی چنین در جسم زحمت

خواهند کشید، لیکن من بر شما شفقت دارم... پس هم کسی که به نکاح دهد، نیکو می‌کند و کسی که به نکاح ندهد، نیکوتر می‌نماید» (اول قرن‌تیان ۷: ۷؛ ۲۸؛ ۳۸). «زن بر بدن خود مختار نیست بلکه شوهرش، و همچنین مرد نیز اختیار بدن خود ندارد بلکه زنش، از یکدیگر جدایی مگزینید مگر مدتی به رضای طرفین تا برای روزه و عبادت فارغ باشید؛ و باز با هم پیوندید مبادا شیطان شما را به سبب ناپرهیزی شما در تجربه اندازد» (اول قرن‌تیان ۷: ۱-۲).

خداوند مرد را نیازمند معاونی، خلق نمود

ازدواج آدم و حوا به عنوان استاندارد برای همه ازدواج‌های عالم است. خداوند اتحاد آدم و حوا را مقرر فرمود؛ همچنین در هر مورد دیگری که ازدواج، مطابق بلوغ روحانی تحقق می‌یابد، همین کار خدا تکرار می‌شود. حکمت الهی لحظه‌ای را در زندگی مرد پدید می‌آورد که گویی خوب نیست او تنها بماند؛ و خدا برای او عروسی فراهم می‌کند که تماماً با او تطابق و تفاهم دارد؛ طوری که آدم خطاب به خداوند، حوا را اینگونه توصیف می‌کند: «این زنی که قرین من ساختی...» (آفرینش ۳: ۱۲). بنابراین این همان نگاهی است که هر مرد باید نسبت به زن خود داشته باشد.

او باید به همسرش چون هدیه‌ای از طرف خدا، نگاه‌کند «هر که زوجه‌ای را یابد چیز نیکو یافته است، و رضامندی خداوند را تحصیل کرده است» (امثال ۱۸: ۲۲) و «خانه و دولت ارث اجدادی است، اما زوجه عاقله از جانب خداوند است» (امثال ۱۹: ۱۴).

برای آدم حق انتخاب عروس وجود نداشت، در واقع این خدا بود که عروس را برای او فراهم آورده بود. به همین دلیل است که مثلی قدیمی می‌گوید: «ازدواجها در آسمان مقرر شده‌اند». تنها خداوند است که می‌تواند معاونی حقیقی را برای انسان فراهم نماید؛ در واقع او است که زن و مرد جوان را با هم در حضور خود یکی می‌گرداند. تنها او است که می‌داند چه شخصیت و خصوصیتی می‌تواند

به راستی کامل کننده طرف دیگر شود. او بهترین کسی است که می‌داند کدام زوج برای هم مناسب می‌باشند.

بوسیله خدا با هم متفق گشته اند

کلام خدا در متی ۱۹: ۶ چنین می‌گوید: «بنابراین بعد از آن دو نیستند بلکه یک تن هستند. پس آنچه را خدا پیوست انسان جدا نسازد». این آیه معنی واقعی ازدواج را به ما نشان می‌دهد. آنها با هم در یک بدن و در یک قلب متفق شده‌اند. بطور قطعی این حقیقت بسی فراتر از مراسمی مذهبی و یا عهد نامه‌ای قانونی است که بیانگر ازدواج رسمی زن و مردی است؛ اگرچه به لحاظ اجرای قوانین حکومتی لازم است که این امور قانونی نیز رعایت شوند.

اگر اراده خدا برای شما ازدواج است. بسیار ضروری است که این موضوع بسیار مهم در نور کلام خدا مورد توجه و بررسی قرار گیرد. آیا مرد یا زن جوانی را که در ذهن دارید همانی است که خداوند او را به عنوان یار و یاور زندگی‌تان برگزیده است تا مکمل شما باشد؟ آیا اطمینان دارید او را که شما انتخاب نموده‌اید؛ همان کسی است که خدا مقرر نموده است با او یکی شوید؟ و این اراده خداست که شما با او یکی شوید؟

محکمترین قدم

بعد از تولد تازه، هیچ تصمیمی به اهمیت ازدواج وجود ندارد؛ چرا که به درازای همه عمر به طول می‌انجامد و هیچ چیز به جز مرگ، آنرا از میان بر نمی‌دارد. اگر اشتباهی در این جا حادث شود؛ اشتباهی برای تمام طول عمر بوده است. اشتباهات دیگر را تا حدودی می‌توان جبران نمود؛ اما وقتی که در انتخاب زوج دچار اشتباه می‌شویم مُنتهی به مُشکل غیر قابل بازگشتی می‌شود. زوجی را تصور کنید که در ناراحتی با یکدیگر زندگی می‌کنند؛ چه قدر اندوه و ناراحتی، جایگزین شادی و برکتی می‌شود که هدف و خواست خدا برای این خانواده بوده است!

هیچ موضوعی در حیات آدمی تا این اندازه اهمیت ندارد؛ چرا که بر آینده و همه جوانب زندگی او و زوجه اش تأثیر گذار است. این تصمیم مهم یعنی ازدواج می تواند باعث پیشرفت و برکت یا تخریب و پسرفت زندگی روحانی فرد ایماندار شود. از این جهت بسیار مهم است که این تصمیم در بلوغ روحانی و فکری اتخاذ شود.

ازدواج در خداوند

«زیر یوغ ناموافق با بی ایمانان مشوید، زیرا عدالت را با گناه چه رفاقت و نور را با ظلمت چه شراکت است» (دوم قرننیان ۶: ۱۴). بنابراین، نظر خداوند درباره ازدواج یک مسیحی با شخصی غیر مسیحی، در آیه فوق کاملاً مطرح شده است. این ایده که خدا در مشیت الهی و پیشدانی خود می داند که چه کسی نجات خواهد یافت؛ با این قضیه کاملاً متفاوت است؛ و باید آیه فوق را جدا از این حقیقت در نظر گرفت. علاوه بر این حقایق، ازدواج در خداوند (اول قرننیان ۷: ۳۹) به منزله در نظر گرفتن خداوندی و اقتدار الهی در این مسأله، بسیار مهم می باشد. در واقع چنین ازدواجی مصداق ازدواج با کسی است که خداوند او را برگزیده است. باید در نظر گرفته شود که صرفاً ازدواج دو ایماندار نمی تواند قطعاً به مثابه مطابقت با اراده خداوند باشد. در لوقا ۶: ۴۶ خداوند می پرسد: «و چون است که مرا خداوند خداوند می گویند و آنچه می گویم بعمل نمی آورید».

درک خواست خداوند

شاید خواننده محترم در این فکر باشد که چطور می شود درک کرد که خدا می خواهد با چه کسی ازدواج کنم؟ درک نقشه و خواست الهی در این قدم بسیار مهم، نیز دقیقاً به مانند سایر مسائل زندگی است فارق از اینکه بزرگ باشند یا کوچک! تنها بواسطه دعا، و در خلوت و سکوت انتظار خداوند را کشیدن و با روحیه جستجوگر، کلام خدا را تفتیش نمودن می توان از اراده او با خبر شد.

اولین و مهمترین قدم جهت درک نقشه خدا این است که خود هیچ اراده و انگیزه شخصی نداشته باشیم. وقتی اراده و خواست شخصی ما به شکلی غیر فعال در می‌آید؛ خداوند می‌تواند اراده نیکو و کامل خود را مکشوف نماید؛ آیه زیر ما را به این کیفیت دعوت می‌نماید: «همشکل این جهان مشوید بلکه به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید تا شما دریافت کنید که اراده نیکوی پسندیده کامل خدا چیست» (رومیان ۱۲: ۲). در اینصورت است که چشمان او ما را هدایت خواهند نمود؛ و صدای او شنیده خواهد شد و از افکار او با خبر خواهیم شد. به مانند خادم ابراهیم که برای پیدا کردن عروس اسحاق فرستاده شد؛ چقدر این تجربه خوشایند بود؛ «و گفت: متبارک باد بیهوه، خدای آقایم ابراهیم، که لطف و وفای خود را از آقایم دریغ نداشت، و چون من در راه بودم، خداوند مرا به خانه برادران آقایم راهنمایی فرمود» (پیدایش ۲۴: ۲۷). «در همه راههای خود او را بشناس، و او طریقهایت را راست خواهد گردانید» (امثال ۳: ۶).

او می‌داند، عشق می‌ورزد و مراقبت می‌نماید
و هیچ چیز نمی‌تواند این حقیقت را تاریک و مخدوش نماید
خداوند، بهترین‌ها را به آنانی می‌بخشد
که حق انتخاب خود را به او وا می‌گذارند
آنقدر مهم است که نباید آنرا دست کم گرفت

در این روزگاری که در اثر آزادی‌های بی‌بند و بار، سطح معیار اخلاقی به شدت تنزل نموده است؛ رابطه با جنس مخالف در ارتباط با زنان و مردان جوان و حتی آنانی که پا به سن گذاشته‌اند؛ نمی‌تواند مطابق با اراده خدا باشد. عشق، محبت و تعهد خانوادگی امری بسیار مقدس تر از آن است که بتوان با آن بازی کرد. تنها یک نفر می‌تواند وارد این دایره شود که فقط زوج یا زوجه شخص می‌باشد و بقیه

باید از آن خارج باشند و نسبت به این حلقه بسته خانوادگی، احترام بگذارند. دست کم گرفتن و بی اهمیت بودن نسبت به این موضوع بسیار مقدس یعنی حریم خانوادگی، می تواند بسیار مُخَرَّب و ویرانگر باشد. این نوع رفتار، مشخصه دنیای شریرانه امروزی است؛ اما مسیحیان نباید هرگز از آن پیروی نمایند. در بسیاری از مواقع که تمایل و میل به طلاق افزوده می شود؛ اغلب سایه لذت عشق دیگری نیز وجود دارد!

ارتباط عاشقانه با جنس مخالف بدون مقصود ازدواج نه مطابق با خواست خدا است و نه مطابق با وجدان قلبی! وقتی احساسات عاشقانه و روابط منطبق بر آن مطابق با اراده خدا باشند، بسیار مقدس تر از آن است که اجازه داده شود دچار آلودگی شود. بی توجهی نسبت به آن، اشتباه محض است. احساسات عاشقانه، زمانی مقدس و آسمانی می باشند که منتهی به ازدواج شوند.

البته باید خاطر نشان کرد که اگر کسی در طول نامزدی یا آشنایی اولیه متوجه شود که رابطه اش مطابق با اراده خداوند نمی باشد، بهتر است که رابطه در همان نقطه متوقف شود تا اینکه یک عمر زندگی ناخوشایند را تجربه نماید. شاید هیچ کس با به هم زدن نامزدی موافق نباشد؛ اما فراتر از شرایط حاصله، شاید چنین قدمی بهترین راه حل ممکن باشد. نقش هر دو طرف ازدواج بسیار مهم است و باید در پیشگاه خداوند از اراده و خواست او مطمئن باشند. در اینصورت است که از غم و اندوه و دردهای ناشی از نامزدی های شکسته شده می توان کاست.

بیانی صریح و بی پرده

موضوع دیگری که باید به آن پرداخته شود؛ این است که طرفین یک رابطه باید در قدم های اولین خود از صراحت و صداقت کافی برخوردار باشند. چنین صداقتی دقیقاً مطابق ذهنیتی روحانی و طبیعت درست انسانی است. چنین کیفیتی دقیقاً مطابق با این

بخش از کلام خداوند است: «همچنین ای زنان، شوهران خود را اطاعت نمایید تا اگر بعضی نیز مطیع کلام نشوند، سیرت زنان، ایشان را بدون کلام دریابد، چونکه سیرت طاهر و خداترس شما را ببیند. و شما را زینت ظاهری نباشد، از بافتن موی و متحلی شدن به طلا و پوشیدن لباس، بلکه انسانیت باطنی قلبی در لباس غیر فاسد روح حلیم و آرام که نزد خدا گرانبهاست» (اول پطرس ۳: ۱-۴). آنانی که در چنین مواقعی از صداقت و راستگویی دور می‌شوند؛ در طولانی مدت بازنده می‌باشند. کسی که با اطاعت و دعا برای خدا انتظار کشد، به مانند موارد دیگر از دواج پُر برکتی برخوردار خواهد شد.

عشق واقعی می‌تواند تنها انگیزه درست باشد

آن عاملی که دو قلب را به هم نزدیک می‌کند و آنها را در ارتباطی بالغ و محکم و حقیقی نگاه می‌دارد؛ مبتنی بر عشقی عمیق و الهی است که در قلب طرفین نهاده شده است؛ و هنگامی که این احساس با انگیزه ازدواج آمیخته می‌شود؛ پیوند طرفین محکمتر می‌شود. اغلب ثروت، مقام و موقعیت دنیوی، زیبایی چهره عواملی کاملاً واقعی بوده‌اند و می‌توانند انگیزه بسیاری برای ازدواج باشند. اما این عوامل نمی‌توانند عشق واقعی، شادی و آرامش پاینده و خوشی واقعی را به بار آورند. محبت کمر بند کمال است و هرگز ساقط نمی‌شود (کولسیان ۳: ۱۴؛ اول قرنتیان ۱۳: ۸). محبت واقعی از خداوند نشأت می‌گیرد و در چمن‌های سبز کلام خدا و آب‌های راحت حضور او، تازه می‌شود. تنها چنین پیوندی است که می‌تواند در برابر امواج سهمناک دریای مشکلات و آزمایشهای زندگی، ایستادگی نماید.

سرانجام هدف نهایی زن و مردی که یکدیگر را دوست دارند باید تأسیس خانه‌ای باشد؛ سازه‌کاری که توسط خدا برای انسان‌ها و ملت‌ها مقرر شده است؛ تا زندگی در جلال خدا به پیش رود. چه چیزی مبارک‌تر از تشکیل خانه‌ای جدید؛ تحت هدایت خداوند است. جایی

که از خداوند دعوت می‌شود تا ساکن شود! شاید چنین خانواده‌ای قسمت کوچکی از آسمان و بهشت، بر زمین باشد.

فصل سوم زن و شوهر

روابط عاطفی ما بر زمین به نوعی منعکس کننده روابط روحانی و آسمانی می‌باشند. از این جهت در تمام رسالات پولس رسول، روح القدس حقایق عمیقی راجع به این روابط روحانی و برکات حاصل آنرا را فراروی ما قرار می‌دهد؛ همچنین در کنار این حقایق، مسئولیت و وظایف ما در قبال این روابط نیز بیان می‌شود.

لذت بردن از روابط آسمانی

به همان مقیاس برکات خانه آسمانی، روابط موجود و عیسی مسیح به عنوان سر بدن، اینجا بر روی زمین نیز می‌توانیم انعکاس همان روابط و برکات آسمانی را تجربه نماییم. آنانی که از این حقایق آسمانی لذت نمی‌برند؛ در خانه مسیحی نیز نخواهند درخشید. اگر سر خانواده مسیحی نداند که چطور باید به عنوان سر خانواده یا شوهر واقعی عمل نماید؛ به نوعی نشانگر این حقیقت است که او نسبت به سر کلیسا یعنی عیسی مسیح بی‌محبت است. اگر زنی نداند که چطور کلیسا باید خود را تحت حاکمیت مسیح قرار دهد؛ و اگر از رابطه خود به عنوان قسمتی از عروس مسیح، لذت نبرد، نمی‌تواند از حاکمیت شوهر خود نیز لذت ببرد. این مسئله در رابطه با سایر روابط خانوادگی نیز مصداق دارد. حال در این میان، بیابید مهمترین رابطه خانوادگی یعنی رابطه زن و شوهر را در نظر بگیریم. این رابطه مبنا و اساس خانواده است؛

که سایر روابط بر آن اتکا دارند. همانطور که قبلاً نیز اشاره شد؛ این پیوند اولین رابطه انسانی است که خدا آنرا عطا کرده است و بسیار پاک و مقدس است.

در رساله افسسیان که در آن روابط آسمانی و زمینی عمیقاً توضیح داده شده اند، آموزه‌های قابل فهمی پیرامون رابطه زن و مرد ارائه شده اند که می‌توانند برکت دهنده چنین رابطه‌ای باشند. بعد از اینکه حقیقت مسیح و کلیسای او به زیبایی مطرح می‌شود، رابطه زناشویی نیز به مشابهت رابطه مسیح و کلیسا، در فصل ۵: ۲۲ - ۳۳ توضیح داده می‌شود.

ای زن، شوهران خود را اطاعت کنید چنانکه خداوند را. زیرا که شوهر سر زن است چنانکه مسیح نیز سر کلیسا و او نجات دهنده بدن است. لیکن همچنانکه کلیسا مطیع مسیح است، همچنین زنان نیز شوهران خود را در هر امری باشند. ای شوهران زنان خود را محبت نمایید، چنانکه مسیح هم کلیسا را محبت نمود و خویشتن را برای آن داد. تا آن را به غسل آب بوسیله کلام ظاهر ساخته، تقدیس نماید، تا کلیسای مجید را به نزد خود حاضر سازد که لکه و چین یا هیچ چیز مثل آن نداشته باشد، بلکه تا مقدس و بی عیب باشد. به همین طور، باید مردان زنان خویش را مثل بدن خود محبت نمایند زیرا هرکه زوجه خود را محبت نماید، خویشتن را محبت می‌نماید. زیرا هیچ کس هرگز جسم خود را دشمن نداشته است بلکه آن را تربیت و نوازش می‌کند، چنانکه خداوند نیز کلیسا را. زانرو که اعضای بدن وی می‌باشیم، از جسم و از استخوانهای او. از اینجاست که مرد پدر و مادر را رها کرده، با زوجه خویش خواهد پیوست و آن دو یکتا خواهند بود. این سر، عظیم است، لیکن من درباره مسیح و کلیسا سخن می‌گویم. خلاصه هریکی از شما نیز زن خود را مثل نفس خود محبت بنماید و زن شوهر خود را باید احترام نمود.

مبانی مهم ازدواج درست

آیات فوق مبانی کلی زندگی زناشویی را ارائه می دهند که هر زن و مردی با بی توجهی و بی اعتنائی به آنها می توانند در همین امور نیز لغزش خورند. خصوصیت اساسی این رابطه دو طرفه آن است که در اثر مطابقت با رأی و اندیشه خداوند و با اتکا بر او امر الهی می توان آنرا احیاء نمود.

احترام به ریاست مرد و سر بودن او در خانواده، توسط زن روحیه ای است که از به رسمیت دانستن حاکمیت خداوند نشأت می یابد. در حالی که محبت نیز که جوهره و ذات خداوند است ایجاب می کند که مرد از همسر خود مراقبت کامل داشته باشد. این دو عامل یعنی محبت شوهر نسبت به همسر، و احترام زن نسبت به سر بودن مرد دو ستون اساسی زندگی زناشویی محسوب می شوند که شادی و خرسندی و آرامش خانواده مبتنی بر همین دو ستون است. خداوند که از قلب آدمی دقیقاً باخبر است؛ خوب می داند که محتمل است زنان و شوهران لغزش بخورند؛ و بسیار دشوار است که برخلاف نفس خود قدم برداریم. بنابراین خداوند در حکمت الهی خود اصولی را ارائه داده است که این اصول می توانند باعث برکت و تقاهم دو طرف این پیوند شوند.

زنان

زن واقعی، بطور طبیعی همسر خود را دوست می دارد و او را محبت می نماید؛ بنابراین نیازی نیست که دائماً به او گفته شود همسر خود را محبت کن! با این وجود، این امکان نیز وجود دارد که جایگاه خود را فراموش نماید و نخواهد نسبت به همسر خود مطیع باشد و در همان گناه بی اطاعتی حوا گرفتار شود. بنابراین بسیار مهم است که همیشه این اصل را بیاد داشته و همسر خود را به عنوان سر خود در نظر داشته باشد.

مطیع خدا بودن

مطیع بودن زن نسبت به همسرش مصداق اطاعت از خداوند است. در واقع چنین ترتیبی از طرف خداوند مقرر شده است. زن با پذیرش این ترتیب در واقع از خدا اطاعت می‌نماید؛ چرا که کلام خدای گوید: «اما می‌خواهم شما بدانید که سر هر مرد، مسیح است و سر زن، مرد و سر مسیح، خدا» (اول قرنتیان ۱۱: ۳). بنابراین چنین روحیه‌ای می‌تواند انعکاس‌گزارنده خدا باشد.

مطیع بودن همسر با شخصیت شوهر اندازه گرفته نمی‌شود؛ اگر چه دشوار است که با شوهری ضعیف و بی‌ایمان متفق شد؛ اما وظیفه او نیست که رفتارش را مطابق با ارزش و حکمت انسانی ترتیب دهد، بلکه باید مطابق با اراده خداوند عمل نماید. مرد هر شخصیتی داشته باشد، شوهر او است و باید از او اطاعت نماید، اما این اطاعت تا مرحله‌ای است که خواست شوهر بر خلاف اراده مکشوف و مرقوم در کلام خدا نباشد؛ در این صورت است که مطیع بودن از شوهر ملغی می‌شود. خداوند باید بیشتر از انسان مورد اطاعت واقع شود؛ حتی اگر چه به سختی و دشواری منتهی شود.

در دنیای مدرن امروزی، اطاعت زن از شوهر، محبوب نبوده و رفتاری ارتجاعی تلقی می‌شود. زنها خواستار آزادی و حقوقی برابر با مردان هستند؛ اما با این وجود، اطاعت زن از مرد، در فرامین خدا مطرح شده است؛ و تأکید شده است که خصوصیات زن مسیحی باید مورد اجرا درآید. تن دادن به این الگو و اطاعت از شوهر، ضامن تشکیل خانه‌ای پُر از شادمانی و برکت است. موضوع مورد بحث، برتری مرد بر زن نیست، بلکه موضوع فرمان و خواست خداوند است. زنی که می‌خواهد نقش سر بودن خانه را بازی کند دچار ناراحتی و سردرگمی می‌شود. بطور قطع او گرفتار نتایج تلخ ناطاعتی خود خواهد شد و در این محیط نابسامان، فرزندان خدا ترس و مطیعی را نیز به بار نخواهد آورد.

در نهایت، زن باید به یاد داشته باشد که اطاعت او نسبت به شوهرش، انعکاس اطاعت و انقیاد کلیسا نسبت به مسیح است. این روحیه باید طوری بر قلب ما حاکم باشد که خداوند بیشتر در محیط زندگی کنونی و روزانه ما جلال داده شود!

شوهران

یکی از مهم ترین وظایف شوهر که روح القدس در کلام مطرح نموده است؛ محبت نمودن است، شوهر باید درست همانطور که مسیح کلیسا را مورد محبت و الطاف خود قرار می دهد؛ همسر خود را محبت کند. محبت مسیح نسبت کلیسا در گذشته، حال و آینده باید به مانند الگویی فراروی شوهر و رفتار او با همسرش قرار بگیرد. طبیعت مرد به مانند زن نیست که هیجانی و احساساتی باشد؛ او هر روز با سختی و سردی دنیای پیرامون خود مواجه می شود، و در این گیرودار نیز در اثر برخورد با چنین محیطی، بی روح، خشن و سرد می شود و فراموش می کند که باید همسر و خانواده خود را مورد محبت و نوازش قرار دهد. بنابراین باید همیشه مراقب محبت خود نسبت به همسرش باشد؛ و به یاد آورد که انعکاس دهنده محبت مسیح به کلیسا است. به همین جهت، روح القدس قادر است که ایمانداران را بر خلاف طبیعت کهنه و شکست خورده شان، ارتقا دهد و بر خیزاند.

به کار بردن اقتدار در محبت

این امکان وجود دارد که شوهران بخواهند اقتدار و موقعیت خود را بدون در نظر گرفتن اصل محبت در رابطه زناشویی، بکار گیرند. در حالی که این اقتدار در نهاد شوهر قرار گرفته شده است و او باید وظیفه و موقعیت خود را با توجه به حقیقت محبت نمودن به یاد آورد. همچنین باید تصمیمات خود را بر طبق اراده خداوند و محبت اتخاذ نماید. اتحاد واقعی در زندگی زناشویی مسیحی با اقتدار و

محبت آمیخته است. اقتدار شوهر، با محبت نمود پیدا می‌کند. اطاعت همسر نیز بر اساس محبت و اطاعت می‌باشد که اجرا شدن چنین حالتی باعث برکت خانواده می‌شود.

محبت دو محوری مسیح

متن کلام در افسسیان باب ۵، محبت مسیح به کلیسا را به دو حالت نشان می‌دهد. اول، مسیح خود را در راه کلیسا فدا می‌کند، و به نحو فداکارانه ای مراقب عروس است، به نحوی که این مراقبت امروزه در خدمت تقدیس و پاک سازی کلیسا با آب کلام خدا، مشهود است. این استاندارد که در مراقبت و محبت مسیح ارائه می‌شود؛ باید توسط شوهر ایماندار نیز به انجام رسد، او باید به شکلی روزانه همسر خود را فراتر از خود خواهی خود، خرسند نماید و همیشه با روحیه فداکارانه ای از همسر خود مراقبت نماید. خرسند کردن همسری که همه زندگی زمینی خود را به شوهر خود سپرده است با در نظر گرفتن تعهد به خداوند، بالاترین وظیفه شوهر است.

اشاره به سخنان دیگران

شوهر روحانی قبل از هر چیزی به لحاظ روحانی همسر خود را کمک می‌کند؛ در دعا و عبادت و خدمت نمودن او را یاری می‌رساند. او زحمات همسر خود را در خانه ارج می‌نهد؛ به وقت غم و اندوه آرامی دهنده همسرش می‌باشد، وبدون اینکه ضعف‌های همسر خود را بروز دهد؛ او را خدمت می‌کند؛ اعمال و ثمرات روحانی او را خاطر نشان می‌سازد و "پسرانش برخاسته، او را خوشحال می‌گویند، و شوهرش نیز او را می‌ستاید. دختران بسیار اعمال صالحه نمودند، اما تو بر جمیع ایشان برتری داری (امثال ۳۱: ۲۸-۲۹)

زن چون همسری به مرد عطا شده است

آدم تشخیص داد که حوا به او چون هدیه ای عطا شده است. نه

اینکه کلفت یا خدمتکار او باشد. بلکه به عنوان معاونی به او هدیه شده است. همانطور که همیشه این مطلب بیان می شود؛ حوا از پای آدم گرفته نشد تا شخصیتش توسط او زیر پا گذاشته شود و نه از سر او برداشته شد تا بر او حکومت نماید بلکه از دنده او گرفته شد تا نشان داده شود با او برابر است زیر بازو او تا مورد حمایت او باشد و نزدیک قلب او تا همیشه مورد محبت او باشد.

علاوه بر این وقتی خدا انسان را آفرید: و خدا گفت: آدم را بصورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می خزند، حکومت نماید. پس خدا آدم را بصورت خود آفرید. او را بصورت خدا آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید. و خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمایید، و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتی که بر زمین می خزند، حکومت کنید» (آفرینش ۱: ۲۶ - ۲۸). این ایده خدا بود که حوا باید با آدم در یک موقعیت همراه باشد. و هر شوهری که چنین تفکری دارد و همسر خود را در همه چیز شریک و همراه و همسطح می داند؛ از اندیشه خدا طبیعت می نماید و در پی آن خواستار این است که همسرش در شادی های او شریک شود و همه اسرار دلش را با او در میان می گذارد.

تا دعای شما باز داشته نشوند

«و همچنین ای شوهران، با فطانت با ایشان زیست کنید، چون با ظروف ضعیف تر زنانه، و ایشان را محترم دارید چون با شما وارث فیض حیات نیز هستند تا دعاهای شما باز داشته نشود» (اول پطرس ۳: ۷).

روابط خوب و سالم زن و شوهر، نتنها به جهت اجتماعی لازم و ضروری می باشند و باعث شعف و خرسندی می باشند بلکه به جهت دعاهای متفق و متحد نیز مناسب می باشند. و اینگونه دعاها

برای داشتن زندگی زناشویی موفق و سالم ضروری می‌باشند. وقتی میان زن و شوهر ناراحتی وجود دارد؛ روح القدس نیز محزون می‌شود و برکات آسمانی از میان می‌روند و دعاهایشان نیز باز داشته می‌شوند. در فصل پایانی شعاری مطرح می‌شود که می‌خواهم آنرا هم اکنون بیان نمایم: «هریک برای دیگری و هر دو برای خداوند». همه نقاط زندگی را به خداوند بسپار، و هر چه را که خدا در کلامش می‌خواهد به انجام رسان، مترصد انجام خواست خدا و جلال دادن او باش.

فصل چهارم خانواده و سرآن

بعد از بررسی روابط زن و شوهر به بحث پیرامون دایره و حریم خانواده می‌رسیم. کتاب مقدس مباحث بسیاری پیرامون زندگی خانوادگی ارائه می‌دهد. برای مثال کتاب پیدایش الگوی زندگی خداپسندان پیرامون خانواده را نیز انعکاس می‌دهد طوری که در این جهان خوابیده در گناه، شهادتی برای خدای زنده و تضادی بر علیه فساد حاصل از زناکاری باشد. حتی در روزگاری که جهان از خداوند بشدت دور شده است؛ باز هم می‌شود خانواده‌هایی را یافت که جلال خداوند را انعکاس می‌دهند. خانواده نوح، ابراهیم، یوشع، روت، حنا، زکریا، مادر بزرگ تیموتائوس نمونه‌هایی از این قبیل هستند.

آموزه‌های پیدایش باب یک

هدف ما باید خانواده‌ای خرسند باشد که فرزندان را پرورش دهند تا خدا را جلال دهند، او را خرسند کنند و او نیز آنان را پاداش دهد. هیچ

خانه و خانواده ای بدون فرزندان، کامل و شادمان نیست. برکت و وظیفه ای که خدا به اولین زوج عالم یعنی آدم و حوا بخشیده است هنوز هم به قوت خود باقی است و برای همه زن و شوهران امروزی نیز مصداق دارد. «و خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت: "بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمایید، و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتی که بر زمین می‌خزند، حکومت کنید» (پیدایش ۱: ۲۸). این هدف الهی به جهت زن و شوهر و رابطه مقدس آنها است. همچنین کلام خدا در اول تیموتائوس ۵: ۱۴ نیز همین حقیقت را بیان می‌دارد: «پس رای من این است که زنان جوان نکاح شوند و اولاد بزیارند و کدبانو شوند و خصم را مجال مذمت ندهند». از این آیه چنین می‌توان استنباط نمود که جلوگیری هدفمند و همیشگی از تولد فرزند و تشکیل خانواده صرفاً به دلیل اینکه جسماً به شرایط آن رسیده ایم؛ می‌تواند بسیار اشتباه باشد. این دقیقاً روش دنیای امروز است که هیچ تطابقی با اراده و اندیشه خدا ندارد. تمایل به لذت و راحت طلبی و عدم ترس خدا در مقابل گناهان از خصوصیات زندگی دنیوی است.

فرد مسیحی نباید گرفتار اندیشه‌ها و ایده‌ها و معیارهای دنیای امروز شود؛ بلکه باید در هر موردی به کلام خدا رجوع کرد؛ و هر روز در ترس و احترام خدا قدم برداشت که این ابتدای حکمت است (امثال ۱: ۷). باید به خداوند اجازه دهیم که کار و نقشه خود را در زندگی و خانواده مان به کار برد و جایگاه شایسته خود به عنوان خالقمان را داشته باشد. انجام هر کار دیگری غیر از این به منزله انکار حقوق او به عنوان خالق است. مزمور ۱۲۷: ۳ می‌گوید: «اینک پسران میراث از جانب خداوند می‌باشند و ثمره رحم، اجرتی از اوست». همچنین امثال ۱۷: ۶ می‌افزاید: «تاج پیران، پسران پسرانند، و جلال فرزندان، پدران ایشانند».

حال که در بحث خود درباره ازدواج به این جا رسیده ایم لازم است خاطر نشان سازیم که ازدواج هیچ مجوزی برای خود ارضایی

نمی‌دهد. پرهیزکاری و اکتفا به روابط جنسی در حریم خانواده که از طرف خداوند مقرر شده است؛ باید بر افکار و اعمال ما حُکم فرما باشد. در این خصوص مسیحیان باید مبتنی بر حکمت عمل کنند و اجازه ندهند که خود ارضایی جنسی به جسم و روح آنان صدمه زند. این امکان وجود دارد که در این زمینه نیز چون مسائل دیگر زیاده روی و حتی اسارت بوجود آید. شهوت و امیال می‌توانند چنان بر زندگی فرد ایماندار حاکم شوند که ثمرات روح از جمله پرهیزکاری غایب شوند، روح القدس محزون و رُشد و روحانی نیز متوقف شود.

رهبری مسیحی، در خصوص شرایط کنونی مسیحیت می‌گوید: «بهترین مَحک، صرف نظر از جمعیت انبوه اعضا کلیسا یا دانش آنها راجع به کلام خدا، میزان پرهیزکاری آنهاست». پرهیزکاری باید در هر زمینه‌ای از حیات مسیحیان، حُکم فرما باشد. «هرکه ورزش کند در هر چیز ریاضت می‌کشد؛ اما ایشان تاج فانی را بیابند لکن ما تاج غیرفانی» (اول قرن‌تینان ۹: ۲۵).

«تو و خانه‌ات»

در بررسی موضوع خانواده، باید توجه داشته باشیم خداوند چنین مقرر داشته است که شوهر و پدر خانواده به عنوان سر خانواده و همسر باشد؛ حال با بررسی متون متعدد کلام خدا این حقیقت را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

«و خداوند به نوح گفت: تو و تمامی اهل خانه‌ات به کشتی در آبیید، زیرا تو را در این عصر به حضور خود عادل دیدم» (پیدایش ۷: ۱). و خداوند وقتی می‌خواهد راز مشیت خود را برای ابراهیم مطرح نماید خطاب به او می‌گوید: «زیرا او را می‌شناسم که فرزندان و اهل خانه خود را بعد از خود امر خواهد فرمود تا طریق خداوند را حفظ نمایند، و عدالت و انصاف را بجا آورند، تا خداوند آنچه به ابراهیم گفته است، به وی برساند و خدا به یعقوب گفت: برخاسته،

به بیت‌ئیل برآی و در آنجا ساکن شو و آنجا برای خدایی که بر تو ظاهر شد، وقتی که از حضور برادرت، عیسی فرار کردی، مذبحی بساز. پس یعقوب به اهل خانه و همه کسانی که با وی بودند، گفت: خدایان بیگانه‌ای را که در میان شماست، دور کنید و خویشتن را طاهر سازید و رخت‌های خود را عوض کنید، تا برخاسته، به بیت‌ئیل برویم و آنجا برای آن خدایی که در روز تنگی من، مرا اجابت فرمود و در راهی که رفتم با من می‌بود، مذبحی بسازم. پس موسی و هارون را نزد فرعون برگردانیدند، و او به ایشان گفت: بروید و بیهوه، خدای خود را عبادت کنید. لیکن کیستند که می‌روند؟ موسی گفت: با جوانان و پیران خود خواهیم رفت، با پسران و دختران، و گوسفندان و گاوان خود خواهیم رفت، زیرا که ما را عیدی برای خداوند است.»

از کلام یوشع نیز سخنان برجسته‌ای می‌توان دریافت: «و اگر در نظر شما پسند نیاید که بیهوه را عبادت نمایید، پس امروز برای خود اختیار کنید که را عبادت خواهید نمود، خواه خدایانی را که پدران شما که به آن طرف نهر بودند عبادت نمودند، خواه خدایان اموریانی را که شما در زمین ایشان ساکنید، و اما من و خاندان من، بیهوه را عبادت خواهیم نمود» (یوشع ۲۴: ۱۵). کلام خداوند در اول سموئیل ۳: ۱۱ - ۱۳ چنین می‌گوید: «و خداوند به سموئیل گفت: اینک من کاری در اسرائیل می‌کنم که گوش‌های هر که بشنود، صدا خواهد داد. در آن روز هر چه درباره‌ی خانه‌ی عیسی گفتم بر او اجرا خواهم داشت، و شروع نموده، به انجام خواهم رسانید. زیرا به او خبر دادم که من بر خانه‌ی او تا به ابد داوری خواهم نمود به سبب گناهی که میداند، چونکه پسرانش بر خود لعنت آوردند و او ایشان را منع ننمود». در اینجا مشاهده می‌کنیم که عیسی مسئول اعمال خانواده‌اش می‌باشد.

با نظری اجمالی در عهد جدید با همین اصل روبرو می‌شویم. برای مثال در مورد زکی می‌خوانیم: «عیسی به وی گفت: امروز نجات در این خانه پیدا شد. زیرا که این شخص هم پسر ابراهیم است»

(لوقا ۱۹: ۹). همچنین در مورد کرنلیوس می‌خوانیم که پطرس به او چنین می‌گوید. «که با تو سخنانی خواهد گفت که بدانها تو و تمامی اهل خانه تو نجات خواهید یافت» (اعمال ۱۱: ۱۴). خطاب به داروغه زندان نیز همین مسئله خاطر نشان می‌شود: «گفتند: به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه‌ات نجات خواهید یافت» (اعمال ۱۶: ۳۱).

مزیت و مسئولیت

در حقیقت عبارت «تو و خانه‌ات»، برکات و مزایایی را در پی دارد. در این خصوص، نننها سر خانواده بلکه همه اعضا خانواده باید نجات یافته باشند. و با مساعدت پدر خانواده فرزندان نیز به جایگاهی رهنمون شوند؛ که از برکات روحانی برجسته‌ای برخوردار شوند. «زیرا که شوهر بی‌ایمان از زن خود مقدس می‌شود و زن بی‌ایمان از برادر مقدس می‌گردد و اگر نه اولاد شما ناپاک می‌بودند، لکن الحال مقدسند» (اول قرنتیان ۷: ۱۴). از آنجایی که نقشه خداوند نجات همه اعضای خانواده است، والدین ایماندار نیز می‌توانند بر این حقیقت اعتماد کنند و دلشان آرام شود.

از طرف دیگر، این حقیقت «تو و خانه‌ات»، مسئولیتی را نیز بوجود می‌آورد. اگر من به خدا تعلق دارم، پس خانواده‌ام نیز به خداوند تعلق دارد چون در حقیقت خانواده‌ام نیز بخشی از وجود خود من است. بنابراین، من مسئولم، تا برای خداوند بر خانواده‌ام مدیریت داشته باشم؛ تا فرزندانم را برای او پرورش دهم. تا در خداوند رشد کنند و برای او تقدیس شوند. اگر به هر دلیلی شریر در خانه رخنه کند، خداوند پدر را مسئول می‌داند.

حکومت عادلانه خداوند فارق از محبت نمودن نیست. بنابراین خادم خداوند نیز باید از الگوی خداوند خود تبعیت نماید و در خانه خود مدیریت توأم با محبت داشته باشد. خداوند به سر خانه اقتدار بخشیده است؛ و او را نسبت به آن مسئول و پاسخگو می‌داند، به

همین دلیل چنین خصوصیتی به منزله ترس خداوند و جلال دادن او است. والدین مسیحی انعکاس دهنده حضور خداوند در میان خانواده هستند. به همین دلیل سر خانواده باید همیشه در پیش پایهای خداوند بنشینند و با او مشارکت داشته باشد تا بداند چطور باید عمل نماید. تنها توکل روزانه بر خداوند است که مدیریت درست بر خانواده را ممکن می سازد.

شکست در خانواده

بخش عمده نارسایی ها و اشتباهات در خانه و خانواده مسیحی، به این دلیل حادث می شوند که شوهر و پدر تجلی یا جایگاه مناسب خود به عنوان رئیس خانه را ندارد و مسئولیت خود را درک نمی کند. خداوند انتظار دارد که پدر بطور خاص مراقب خانواده و شرایط فرزندان خود باشد، و مطابق کلام و به جهت جلال خداوند خانه خود را نظم ببخشد. فرزندان اجازه ندارند که هرچه دلشان خواست انجام دهند. یکی از خصوصیات رهبر یا ناظر جماعت خداوند این است که باید مراقب خانه خود باشد: «مدبر اهل خانه خود به نیکویی و فرزندان خویش را در کمال وقار مطیع گرداند» (اول تیموتائوس ۳: ۴).

گاهی اوقات در برخی از خانواده ها، همسر یا مادر می خواهد خارج از جایگاه و انقیاد خود، نقش شوهر را در حاکمیت خانه، ایفا نماید و همین باعث می شود که خانواده از راه خداوند منحرف شود. مهم نیست که چقدر غمگین هستید و چقدر وضعیت دشوار است، مهم این است که شوهر یا پدر در برابر خدا مسئول رفتار خود و خانواده اش است. با در نظر گرفتن فصل دو و سه از کتاب پیدایش، یکی از اصول مهم در این زمینه آشکار می شود.

آدم اول آفریده شد و حوا پس از او تا برای او معاونی باشد. به آدم اجازه داده نشده بود که از درخت معرفت نیک و بد بخورد، «اما از درخت معرفت نیک و بد زهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هرآینه

خواهی مرد» (پیدایش ۲ : ۱۷). شیطان به نزد حوا آمد و موفق به فریب او و خوراندن میوه ممنوعه شد، سپس حوا نیز شوهرش را ترغیب نمود؛ «و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و بنظر خوش نما و درختی دلپذیر و دانش‌افزا، پس از میوه‌اش گرفته، بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد» (پیدایش ۶ : ۳). در گناه اولیه انسانها سفارش و دستور خدا را عوض نمودند. به جای اینکه زن از مرد تبعیت نماید، مرد از زن پیروی نمود که به سوی ناطاعتی از خداوند و گناه سوق داده شدند.

حال دقت کنید که خدا چگونه با این نافرمانی برخورد می‌کند: «و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت: کجا هستی؟ گفت: چون آوازت را در باغ شنیدم، ترسان گشتم، زیرا که عریانم. پس خود را پنهان کردم گفت: که تو را آگاهانید که عریانی؟ آیا از آن درختی که تو را قدغن کردم که از آن نخوری، خوردی» (پیدایش ۳ : ۹ و ۱۱).

خداوند حوا را خطاب نمود تا از او علت ناطاعتی و خوردن میوه درخت ممنوعه را بپرسد؛ اگرچه او اولین کسی بود که مرتکب این ناطاعتی شده بود. خداوند آدم را به عنوان سر و مدیر خانواده صدا زد و او را مورد بازخواست قرار داد.

آدم گفت: «این زنی که قرین من ساختی، وی از میوه درخت به من داد که خوردم». پس خداوند خدا به زن گفت: «این چه کار است که کردی؟» زن گفت: «مار مرا اغوا نمود که خوردم». پس خداوند خدا به مار گفت: «چونکه این کار کردی، از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون تر هستی! بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد. و عداوت در میان تو و زن، و در میان دُرّیت تو و ذریت وی می‌گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید». و به زن گفت: «الم و حمل تو را بسیار افزون گردانم؛ با الم فرزندان خواهی زایید و اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد». و به آدم گفت: «چونکه سخن زوجه‌ات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده، گفتم از

آن نخوری، پس بسبب تو زمین ملعون شد، و تمام ایام عمرت از آن بارنج خواهی خورد» (پیدایش ۳: ۱۲-۱۷).
هنوز هم این اصل به عنوان مبنایی است که امروزه خداوند بر اساس آن در رابطه با هر خانواده‌ای عمل می‌نماید. باشد که این هشدار باعث بیداری شوهران و پدران نسبت به مسئولیتشان شود و منتهی به جلال خداوند باشد. باشد که کلام یوشع هدف هر خانواده مسیحی شود: «لیکن من و خانواده‌ام خداوند را خدمت خواهیم نمود».

فصل پنجم پدران (۱)

تاکنون نقش شوهر به عنوان سر و مدیر خانواده و اقتدار و مسئولیت او مورد بررسی قرار گرفت. حال می‌خواهیم نقش او را به عنوان پدر در حریم خانواده مورد مطالعه قرار دهیم.
«پدر» چه واژه عجیبی است. واژه‌ای است که از محبت، صمیمیت، تقدس، مواظبت و مراقبت، حکمت تعلیم و تربیت فرزندان، رابطه‌ای مبارک و الگو سازی صحبت می‌نماید.

انعکاس پدر آسمانی

پدر همه پدران، خداوند آسمانی است. که با نگاه کردن به او که پدر حقیقی است، می‌توان خانواده را اداره نمود. زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت می‌شوند، ایشان پسران خدایند. از آنرو که روح بندگی را نیافته‌اید تا باز ترسان شوید بلکه روح پسر خواندگی را یافته‌اید که به آن ابا یعنی ای پدر ندا می‌کنیم. همان روح بر روحهای ما شهادت می‌دهد که فرزندان خدا هستیم. و هرگاه فرزندانیم، وارثان هم هستیم یعنی ورثه خدا و هم‌ارث با مسیح.

تنها از طریق رابطه فرزندی با خداوند و با درک روزانه از او است که ما قادریم شخصیت پدر آسمانی را در حیطه روابط زمینی (پدران خانواده‌ها) انعکاس دهیم. " ملاحظه کنید پدر چه محبتی نسبت به ما دارد که فرزندان خدا خوانده می‌شویم؛ و چنین هستیم و از این جهت دنیا ما را نمی‌شناسد زیرا که او را نشناخت (اول یوحنا ۳: ۱). باشد که ما نیز این محبت را در روابط زمینی خود مخصوصاً در قبال فرزندانمان، ابراز نماییم.

تنها از طریق مشارکت با پدر متبارک است که روش‌های عجیب و شگفت‌انگیز او و فضل و رحمتش را مطلع می‌شویم؛ اینکه او تا چه اندازه در قبال ما حتی با وجود شکستهایمان با محبت و امانت برخورد می‌کند؛ تا بدانیم که پدر واقعی نسبت به فرزندش چطور باید رفتار نماید. ما باید صبح زود با او خلوت و رازگاری داشته باشیم تا از محبت ساده او برخوردار شویم. شکرگزاری‌های خود را به او تقدیم کنیم، و قلبمان از حضور و مراقبت او گرم شود. اگر در هر موردی به او چون پدری مهربان اعتماد داشته باشیم؛ می‌توانیم خنده و محبت فرزندانمان را نظاره‌گر باشیم و عبارت «پدر» را از زبانشان بشنویم؛ تنها به این روش است که می‌توانیم برایشان پدری واقعی باشیم و به نوعی انعکاس‌گر قلب مقدس پدر آسمانی شویم.

مطیع خدای پدر بودن

ممکن است پدر در قلب خود از همدلی و مشارکت با خداوند دور شود. امکان دارد با محزون ساختن روح القدس به چنین شرایطی برسد. اگر چنین است چگونه می‌توان او را پدر واقعی دانست در حالی که نور و گرمای محبت آسمانی را از خانواده‌اش بازمی‌دارد؛ چون خود او از انوار محبت خداوند لذت نمی‌برد.

کوتاهی پدر خانواده در قدم برداشتن با خداوند نتنها می‌تواند به رکود روحانی بلکه شکست فرزندان نیز منتهی شود. در واقع او بواسطه خداوند به جایگاه پدر بودن نائل شده است و با قوت و اقتدار

الهی به این مقام منصوب شده است؛ با این وجود اگر چنانچه مطیع و تابع خداوند نباشد، خود خانواده این مسئله را به زودی احساس خواهد نمود و اقتدار او بر خانواده مخدوش خواهد شد. اقتدار پدر بر خانواده به تبعیت او از خداوند بستگی دارد.

باشد که خدای بخشنده ما پدرانی مسیحی به ما عطا کند تا بیشتر خود را به او که پدر آسمانی است تسلیم کنند تا در محیط خانواده بتوانند شخصیت خدا را بهتر انعکاس دهند. و با حکمت و درایت روحانی و وظیفه خود به جهت جلال او به انجام رسانند.

فرزندان خود را به خشم نیاورید

«و ای پدران، فرزندان خود را به خشم میاورید بلکه ایشان را به تأدیب و نصیحت خداوند تربیت نمایید» (افسیان ۶: ۴). «ای پدران، فرزندان خود را خشمگین مسازید، مبادا شکسته دل شوند» (کولسیان ۳: ۲۱). این دو آیه دقیقاً اراده خدا را در رابطه با روحیه و رفتار پدران آشکار می سازد.

در این خصوص ویلیام کلی به جهت تشویق پدران می گوید: «شاید در مواقعی، نیاز به پدر بیشتر از مادر احساس شود؛ اگر چه به لحاظ مبنایی نقش هر دو بایسته است». اما در خصوص تربیت و تنبیه فرزندان نقش پدر بسیار حیاتی است؛ هیچ چیز ناامید کننده تر از این نیست که فرزندی بی جهت تنبیه شود که این می تواند باعث سرد شدن محبت در حریم خانواده شود؛ بنابراین نیاز به حکمت و درایت پدر در این خصوص بسیار اساسی است.

دو مورد دیگر نیز وجود دارد. پدران نباید فرزندان خود را به خشم آورند و نباید در خصوص اعمال اقتدار خود بی دلیل با خشم و خشونت بی جا، رفتار نمایند. بلکه با فرزندان خود به محبت پدرانه رفتار نمایند و آنها را در ترس مسیح تربیت و تعلیم دهند. این دو مسئله بسیار حیاتی می باشند و در رفتار پدران، نوعی تعادل ایجاد می کنند.

باید در کلام خود به جزئیات بپردازیم. روح خدا در کتاب مقدس آشکار می‌سازد که پدران نتنها مسئول اجرای اقتدار خود بر خانواده‌شان هستند؛ بلکه باید مراقب رفتار و روش زندگی خانواده خود باشند. خداوند پدران را در نحوه اجرا و اعمال اقتدار و مدیریت خود؛ مسئول و پاسخگو می‌داند. به همین دلیل است که کلام خدا می‌گوید: «فرزندان خود را خشمگین مسازید، مبادا شکسته‌دل شوند».

فرزندان معمولاً بسیار پُر انرژی بوده و از روحیه بسیار حساسی برخوردارند. اگرچه شاید در امور روحانی خستگی ناپذیر باشند؛ اما در عین حال نیز باید آنها را از اشتباهات و مشکلات جوانان آگاه نمود تا با در نظر گرفتن آنها در شرایطی سخت تر از حد توان خود قرار نگیرند؛ البته نه به صورتی که باعث ناامیدی و خشم آنان شود. چقدر ساده می‌توان فرزندان را مخصوصاً در رابطه با متابعت خداوند، ناامید نمود. در تربیت و آموزش فرزندان، پدران محتاج حکمت بسیار هستند.

ادامه دادن مهربانی

در این خصوص داربی (J.N. Darby) راجع به کولسیان ۳: ۲۱ «ای پدران، فرزندان خود را خشمگین مسازید، مبادا شکسته‌دل شوند» می‌گوید: برای اینکه در مهربانی نسبت به فرزندان خدشه‌ای وارد نشود، پدران باید مهربان و لطیف باشند. تا در پی خرسندی و شادمانی به دنیای خارج رجوع ننمایند. بلکه رغبتشان در محیط پاک و گرم خانواده باشد.

بسیار مهم است که بین پدر و فرزندان رابطه‌ای گرم و مهربان برقرار باشد، مخصوصاً در زمانی که بچه‌ها بزرگ می‌شوند و در معرض تأثیر محیط دنیا قرار می‌گیرند که در چنین شرایطی اگر کوناه‌ی شود، به راحتی بین فرزندان و والدین فاصله رخ می‌دهد. بنابراین والدین باید با عدم چشم‌پوشی نسبت به تنبیه و تربیت فرزندان، از

هر فرصتی جهت ابراز محبت و مهربانی و حس اطمینان نسبت به فرزندان، استفاده نمایند.

همراهی و همکاری

والدین باید در حریم خانواده با فرزندان خود همراهی و مصاحبت داشته باشند. تا خوشبختی خود را در دنیا نجویند. این مسئله از اهمیت زیادی برخوردار است، برای بسیاری از افراد جوان داشتن چنین مصاحبتی آرزو شده است. پدران باید فرزندان خود را تشویق کنند تا در مشکلات خود به والدینشان اعتماد داشته باشند. پسرها باید در مورد معماها و سختی های زندگی از پدران خود یاد بگیرند، و اطلاعات لازم راجع به مسائل جنسی را از پدر خود دریافت کنند نه اینکه این اطلاعات مهم را از گانگسترهای خیابانی فرا بگیرند. پدران نباید از این وظیفه مهم نبست به پسران خود، غفلت نمایند. اگر این مسائل را از شما یاد نگیرند، قطعاً آنها را به زبانی عامیانه و نادرست از رفیقان خیابانی خود خواهند آموخت. مادران نیز باید دختران خود را طوری تعلیم دهند تا از مرحله هشداد دادن به مرحله شکل دادن برسند.

پدران و مادران باید بواسطه فیض خداوند قلب خود را تازه نگاه دارند؛ باید با فرزندان خود مثل خودشان باشند؛ باید به دنیا و تفکرات و علائق و تفریحات سالم آنها وارد شوند. در صورت غفلت در چنین مواردی، یعنی اگر فرزندان در محیط خانواده دلگرم نشوند؛ شرایط برای خارج شدن فرزندان از حریم خانواده و جستجوی شادمانی در دنیای خارج بسیار محتمل است. پدران نباید فراموش کنند که برای شادی و تفریح فرزندانشان محیطی ایجاد کنند و فرزندانشان را برای انجام کارهای عملی تشویق کنند. این اصل را همیشه باید بیاد آورند که: «دستهای تنبل و بیکار ابزار شیطان است». در چنین شرایطی است که فرزندان در حریم گرم خانواده پرورش می یابند.

جهت دادن فرزندان

وقتی که پدران و مادران توانستند محیطی گرم و صمیمی برای فرزندان‌شان ایجاد کنند و اعتماد و علاقه آنان را جلب نمایند؛ در آنصورت است که فرزندان‌شان، مشتاقانه به سخنان و نصایح آنان گوش فرا خواهند داد. هدایتها و فرامین والدینشان را انعکاس اراده خدا دانسته و به حکمت و درایت آنان اعتماد خواهند داشت.

از طرف دیگر، پدرانی که با خشونت و سخت‌گیری شریعتی بخواهند فرزندان خود را در برابر خدا تمکین دهند و حقایق کتاب مقدس را به زور به آنها تحمیل نمایند، با سرکشی فرزندان‌شان و دور شدن آنها روبرو خواهند شد. به همین دلیل است که فرزندان مسیحیان بسیاری، با هرچه که به مذهب ربط داشته باشد، مخالفت می‌کنند. قلب فرزندان باید مجذوب شود و حقایق الهی را آزادانه جستجو نمایند. «بلکه در محبت پیروی راستی نموده، در هر چیز ترقی نمایم در او که سراسر است، یعنی مسیح» (افسسیان ۴: ۱۵)؛ این قدرت روحانی است که می‌تواند در این زمینه پیروز شود. داستان جالب زیر مربوط به جی. اوان پوسک می‌باشد.

خادمی مسیحی می‌خواست که پسر خود را تنبیه نماید. در هر ضربه چوبی که به فرزندش می‌زد، پسر گریان به پدرش نزدیکتر می‌شد تا اینکه بالاخره پدر چوب را کنار گذاشت و به یاد آورد که: «یا به قوت من متمسک می‌شد تا با من صلح بکند و با من صلح می‌نمود» (اشعیا ۲۷: ۵).

بطور قطع پدر مذکور توانسته بود قبل از تنبیه نمودن، قلب فرزندش را فتح نماید. به این دلیل که فرزند در پس ضربه‌های پدر، غم و اندوه ناشی از اجبار به تنبیه نمودن را می‌دید، نتیجه آن شد که ضربه چوب دست نه بر جسم بلکه بر وجدان فرزند اثر گذاشته بود، و به همین دلیل پدر چوب را کنار گذاشت. از آنجا که میوه عدالت در پسر مشهود شده بود، محبت پدر باعث شد که فرزندش به جای طغیان و سرکشی، بیشتر به پدر نزدیک شود. و در واقع این محبت پدر بود

که پسر را به تمکین نمودن سوق داد نه ضربه های چوب دست او!
باشد که این مطلب درسی پُر ثمر برای پدران مسیحی شود.

فصل ششم پدران (۲)

در بخش دوم نگارش راجع به پدران باز به افسسیان ۶: ۴ اشاره می کنیم: «وای پدران، فرزندان خود را به خشم میاورید بلکه ایشان را به تأدیب و نصیحت خداوند تربیت نمایید». همانطور که اشاره کردیم، فرزندان مسیحی از مزیت خاصی برخوردارند و آن اینکه از برکت محفل گرم مسیحی برخوردارند و از دنیایی که شیطان بر آن حکم فرما است به دور می باشند. بنابراین پدر باید جایگاه خود را درک نماید و فرزندان خود را به یوغ مسیح تمکین دهد. پدر باید مبتنی بر درک و دانش کتاب مقدسی خود فرزندان را تعلیم و تربیت دهد و در نهایت به جایگاه مناسبشان سوق دهد. او باید اینکار خود را به نحوی انجام دهد که گویی مسیح فرزندان را تعلیم می دهد. اگر چه ما نمی توانیم فرزندان خود را به بهیشت منتقل کنیم ولی می توانیم با ایمان آنها را به جهت آسمان آماده کنیم. باید با امانت فرزندان را که خداوند به امانت سپرده است، برای او تربیت کنیم.

تأدیب و نصیحت

ترجمه واژه اصلی در اینجا بیشتر به مفهوم تعلیم و تربیت و آموزش و مُتنبه نمودن است. همچنین در نسخه داربی (J.N. Darby) و کلی (W. Kelly) واژگان تأدیب و نصیحت، در حقیقت بیشتر به مفهوم تغذیه روحانی دلالت دارد، و این وظیفه را به یاد پدر و مادر مسیحی می آورد که باید فرزندان خود را تأدیب و نصیحت کنند.

در حالی که اولین بخش افسسیان ۶: ۴ پدران را هشدار می‌دهد تا با فرزندان خود به خشونت رفتار نمایند؛ در بخش دوم مسئولیتشان را به یادشان می‌آورد؛ فرزندان‌شان را تعلیم و تربیت کنند. این تعلیم، سهل‌انگاری بیش از حد در تربیت فرزندان را مورد نکوهش قرار می‌دهد. پدران در قبال تربیت و تأدیب فرزندان‌شان و هدایت آنان به راه‌های خداوند، مسئول هستند. آنها باید فرزندان خود را از کلام خدا، مورد تغذیه روحانی قرار دهند و آنها را تأدیب نمایند.

تغذیه قلب

چقدر خوب و شایسته است که فکر و قلب فرزندان را معطوف کلام خدا کنیم! و چقدر با ارزش است که حتی فرزندان را که هنوز تولد تازه نیافته‌اند را تحت تعلیم کلام قرار داد. «اگر این امور را به برادران بسپاری، خادم نیکوی مسیح عیسی خواهی بود، تربیت یافته در کلام ایمان و تعلیم خوب که پیروی آن را کرده‌ای» (دوم تسالونیکیان ۴: ۶). همچنین پولس خطاب به تیموتائوس جوان می‌نویسد: «و اینکه از طفولیت کتب مقدسه را دانسته‌ای که می‌تواند تو را حکمت آموزد برای نجات بوسیله ایمانی که بر مسیح عیسی است» (دوم تیموتائوس ۳: ۱۵). پدر یونانی او احتمالاً یونانی و بی‌ایمان بوده، اما مادر بزرگ امین او و مادرش او را از طفولیت تحت تعلیم کلام قرار دادند. مادران نقش مهمی در تعلیم کلام به فرزندان‌شان دارند.

به پدران اسرائیلی دستوری قابل فهم در کتاب تثنیه داده می‌شود (۶: ۶ - ۹؛ ۱۱: ۱۸ - ۲۱): «و این سخنانی که من امروز تو را امر می‌فرمایم، بر دل تو باشد. و آنها را به پسرانت به دقت تعلیم نما، و حین نشستنت در خانه، و رفتنت به راه، و وقت خوابیدن و برخاستنت از آنها گفتگو نما. و آنها را بردست خود برای علامت ببند، و در میان چشمانت عصابه باشد. و آنها را بر باهوه‌های در خانه‌ات و بر دروازه‌هایت بنویس.»

«پس این سخنان مراد در دل و جان خود جا دهید، و آنها را بردستهای خود برای علامت ببینید، و در میان چشمان شما عصابه باشد. و آنها را به پسران خود تعلیم دهید، و حین نشستنت در خانه خود، و رفتنت به راه، و وقت خوابیدن و برخاستنت از آنها گفتگو نمایید. و آنها را بر باهوهای در خانه خود و بر دروازه‌های خود بنویسید، تا ایام شما و ایام پسران شما بر زمینی که خداوند برای پدران شما قسم خورده که به ایشان بدهد، کثیر شود، مثل ایام افلاک بر بالای زمین.»

نیازهای روحانی مهمترین اصل است

امروزه پدران و مادران بسیاری چنان درگیر مسائل مادی هستند؛ که دیگر هیچ وقتی برای تعمق در کلام خدا و ارتقاع شرایط روحانی خود و فرزندانشان باقی نمی ماند. در نتیجه این ایده را به فرزندانشان القا می کنند که مسائل مادی بسیار مهم بوده و امور روحانی از اهمیت کمتری برخوردار است. جای تعجب نیست که چنین فرزندان صرافان دنیوی بوده و اهمیت برای کلام خدا قائل نشوند. جای تأسف است که طوری در این دنیای مادی مشغول شویم که نسبت به روح و روان فرزندانمان غافل شویم. در حالی که تغذیه روحانی فرزندان در پیشگاه خداوند بسیار مهم و با ارزش است.

تعلیم کتاب مقدس به فرزندان، و توجه به نیازهای روحانی آنها، یکی از مهمترین وظایف پدران است؛ در حالی که اغلب نسبت به آن بی توجهی می شود. چقدر مایه تأسف است! باید برای تعلیم کلام به فرزندان، وقت گذاشت؛ تا با آنها دعا نمود، درسهای روحانی برآمده از وقایع زندگی معمولی و روزانه را به آنان خاطر نشان نمود و به وقت ضرورت به آنها هشدار داد. اگر علاقه داریم که آنها در دانش کلام خدا و در عیسی مسیح رشد کنند؛ باید نقش خود را در تعلیم کتاب مقدس به فرزندانمان، ایفا نماییم.

حتی این امکان وجود دارد که پدر خود مشغول تعلیم و خدمت کلام به دیگران باشد در حالی که نسبت به تعلیم و شبانی فرزندان خود

کوتاهی به خرج دهد. خدمت خدا از حریم خانواده خود شخص آغاز می‌شود. «بر من نگاه نکنید چونکه سیه‌فام هستم، زیرا که آفتاب مرا سوخته است. پسران مادرم بر من خشم نموده، مرا ناطور تا کستانها ساختند، اما تا کستان خود را دیده‌بانی نمودم» (غزل غزلها ۱: ۶).

مذبح خانوادگی

هر پدر مسیحی باید برای خانواده خود مذبحی بنا نماید. یعنی خانواده خود را هر روز برای مطالعه کلام و دعا و سرود خواندن دور هم جمع نمایند. این مسئله به عنوان مسئولیت پدر خانواده به عنوان کاهن در خانواده است. که در غیبت پدر، مادر باید این نقش را عهده دار شود. پدران، نباید از این عبادت خانوادگی مهم غافل شوند، چرا که بواسطه همین مذبح است که میتوان فرزندان را به حضور خدا آورد. کافی نیست که شما یا آنان به تنهایی کتاب مقدس بخوانید و دعا کنید؛ بلکه باید به اتفاق هم کلام را مورد مطالعه قرار دهید. اجازه دهید که خانواده صدای دعای شما را بشنوند تا بدانند که آرزوی قلبی شما برایشان چیست. نویسنده‌ای می‌نویسد: «خاطره دعا‌های پدر مثل لنگری است که به یاری فرزندان گرفتار آمده در طوفان وسوسه می‌شتابد».

به اتفاق یکدیگر زانو زده و از خداوند برای برکت خانواده دعا کنیم. آیه زیبایی در امیا ۱۰: ۲۵ وجود دارد که نشان می‌دهد که خدا منتها انتظار دارد هر فردی به اسم او دعا نماید بلکه خانواده‌ها نیز به حضور او دعا نمایند. «غضب خویش را بر امت‌هایی که تو را نمی‌شناسند بریز. و بر قبیله‌هایی که اسم تو را نمی‌خوانند، زیرا که ایشان یعقوب را خوردند و او را بلعیده، تباہ ساختند و مسکن او را خراب نمودند». پدران محترم ایماندار آیا برای خانواده خود به نام خدا دعا می‌نمایید؛ نویسنده‌ای می‌نویسد: «خانواده بدون دعا مانند خانه بدون سقف است». دعای خانوادگی در خانه را به روی هر خطری می‌بندد و صبحگاهان همان در را به سوی رحمت خداوند می‌گشاید.

کشیش زندانی می نویسد: «تنها امری که در ذهن فرزندان شرور فراموش شده است؛ مطالعه کلام، دعا و سرود خواندن است».

آرام نمودن فرزند شلوغ

پدری فرزندی داشت که بسیار شلوغ و نا آرام بوده و به هیچ عنوان قابل کنترل نبود؛ و حتی برای سایر اعضا خانواده نیز مشکل ایجاد می نمود. پدرروش های مختلفی بر مبنای محبت و تنبیه و زور و غیره را بکار بسته بود؛ اما هیچ نتیجه ای در کار نبود. از این جهت پدر تصمیم گرفت که فرزند خود را به مدرسه مخصوصی بفرستد. پس به مدرسه ای مسیحی رفت و مشکل خود را با مدیر مدرسه در میان گذاشت.

مدیر مدرسه اعلام نمود که آماده است پسر را بپذیرد اما قبل از آن سوآلی وجود دارد که پدر باید آنرا پاسخ دهد.

شما می گوئید که همه روشها را بکار بسته اید و همگی با شکست مواجه شده اند. حالاً می خواهم سوآلی بپرسم؛ آیا تابحال سعی کرده اید تا برای او دعا کنید.

پدر پاسخ داد: «نه، هرگز به فکرم خطور نکرده است که برای این موضوع دعا کنم».

مدیر گفت: «خوب، شما باید به منزل بروید و برای او دعا کنید؛ در واقع من نمی توانم او را بپذیرم مگر اینکه ابتدا در منزل برای او دعا کرده شود».

پدر پاسخ داد که او نمی تواند در حضور خانواده با صدای بلند دعا نماید و شهادت ساختن مذبحی خانوادگی را ندارد. اما مدیر گفت که او باید به منزل رفته و همه اعضا خانواده به اتفاق پدر را جمع نماید و هر روز در ساعت ۹ شب به اتفاق خانواده به دعا و مطالعه کلام بپردازد و همسرا و نیز باید برای آنها دعا نماید.

وقتی پدر به منزل بازگشت، مشورت مدیر مدرسه را برای همسرش تعریف نمود، و همسرش نیز اذعان نمود که از مدتها قبل، چنین احساسی داشته است، و می خواست شوهرش را تشویق نماید

تا عبادت جمعی داشته باشند. و قرار شد که دیگر در این خصوص کوتاهی ننمایند.

بعد از شام مادر از فرزندانش خواست که ذرت بپزد و آماده کنند، این یکی از موارد مورد علاقه فرزند بود و بعد از آنها خواست که در ساعت ۹ شب دور هم جمع شوند.

کتاب مقدس بزرگی بر روی میز گذاشته شد. پدیری که تاکنون در اثر خجالت از مهم‌ترین وظیفه خود بازمانده بود؛ اعلام نمود که امشب روش دیگری خواهیم داشت و سپس بخش‌هایی از کلام را مطالعه نمود و زانو زده دعا کرد. زن و فرزندانش نیز با او زانو زده دعا نمودند به جز فرزند شرور، که در حالی که چهره‌اش را پوشانده بود به دقت گوش می‌داد.

پدر بیچاره در ابتدا، هیچ سخنی برای گفتن نداشت، سخت بود و افکار و احساسات مشوش او اجازه بیان جملاتی جهت دعای منظم را نمی‌داد.

بعد از لحظاتی، فرزند شرور نیز به نزد پدر آمد، و از او خواست که برایش دعا کند، او گفت من برای پاک شدن گناهانم دعای بسیار نموده‌ام؛ اما احساس می‌کنم در اثر دعاها خود نمی‌توانم به او برسم. می‌دانم اگر تو نیز با من دعا کنی، خدا ما را خواهد شنید.

همه خانواده بعد از دعا قلبشان در حضور خدا، منور شده بود و چهره‌شان پراز اشک بود؛ دو دختر بزرگ او اذعان نمودند که درخفا برای چنین روزی دعا می‌نمودند و این ساعات دعای خانوادگی، بهترین ساعات عمرشان بوده است. فرزند شرور آرام شده بود، او وسیله‌ای شده بود که سایر اعضا خانواده نیز تحت فیض خدا قرار بگیرند.

عبادت خانوادگی

امروز صبح مادر آنقدر مشغول تأمین نیازهای خانواده بود و پدر با عجله به سمت دفتر کارش می‌رفت که دیگر فرصتی برای دعا وجود نداشت.

فرزندان نیز به سوی مدرسه روانه شدند؛ روز به سرعت آغاز شد. بدون اینکه کلامی از کتاب مقدس خوانده شود و یا سرودی سراییده شود.

در اوقاتی که بار مشکلات سنگین است و ساعات زندگی به سختی می گذرند، سخنان زبانمان تلخ و حیاتمان محنت بار می شود. صبح روز بعد، کمی درنگ کنید، و با خدا صحبت نمایید و بیاد داشته باشید که خدا ما را تعلیم داده است تا دعا نماییم.

اقسام تغذیه روحانی

حال که می خواهیم فصل را به پایان رسانیم، باید این حقیقت را نیز بازگو کنیم که تغذیه روحانی فقط محدود به مطالعه کلام نمی شود؛ گرچه مطالعه کلام نقطه آغازین و بسیار مهمی است. پوسک می گوید: ذهن و اندیشه جوانان خواهان تبدیل و تغییر است و نمی تواند همیشه به یک روش مطالعه کتاب مقدس اکتفا کند. آنها نیاز دارند که با

- ۱) روشهای متعدد مطالعه کلام.
- ۲) تعدد روابط و مشارکت.
- ۳) تعدد کارهای مختلف.
- ۴) تفریح و سرگرمی های مختلف آشنا شوند.

شاید ناامیدی والدین از بی ثمری فرزندان به بی حکمتی گذشته آنان برگردد. باید مراقب بود که در تعدد روشهای رفتار با فرزندان، حکیمانانه برخورد نمود. کتاب ها و زندگینامه های اشخاص مسیحی می توانند برای اقناع ذهن جوانان بسیار مفید باشند؛ همچنین کتب متعدد علمی به دور از سایه عقل گرایی مفرط می توانند مفید باشند.

فصل هفتم پدران (۳)

زیرا هر که را خداوند دوست می‌دارد، توبیخ می‌فرماید و هر فرزند مقبول خود را به تازیانه می‌زند. «اگر متحمل تادیب شوی، خدا با شما مثل با پسران رفتار می‌نماید. زیرا کدام پسر است که پدرش او را تادیب نکند» (عبرانیان ۱۲: ۶ - ۷)؟ «من او را پدر خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود، و اگر او گناه ورزد، او را با عصای مردمان و به تازیانه‌های بنی‌آدم تادیب خواهم نمود» (سموئیل دوم باب ۱۴: ۷).

تادیب ناطاعتی

این است روش برخورد پدر آسمانی با فرزندان‌ش. «خود را فریب مدهید، خدا را استهزا نمی‌توان کرد. زیرا که آنچه آدمی بکارد، همان را درو خواهد کرد. زیرا هر که برای جسم خود کارد، از جسم فساد را درو کند و هر که برای روح کارد از روح حیات جاودانی خواهد دروید» (غلاطیان ۶: ۷ - ۸). اگر نسبت به خداوند بی‌اطاعتی نماییم، بابت آن متحمل رنج و درد خواهیم شد؛ تا دریابیم که به جهت ناطاعتی چه بهایی خواهیم پرداخت. و در صورت اطاعت و تمکین از خداوند، ثمره مبارک اطاعت را دربر خواهیم داشت. همچنین تجربه خواهیم نمود که ننتها خداوند در برابر ناطاعتی ما عدالت خود را به ظهور می‌رساند؛ بلکه چون پدری بخشنده، در برابر توبه ما فیض خود را نیز نشان می‌دهد. او خوب می‌داند که در هر زمان چگونه با ما رفتار نماید. از نحوه برخورد خدای پدر با فرزندان‌ش، درمی‌یابیم که چطور باید با فرزندانمان برخورد نماییم. باید به وقت سرکشی فرزندان آنها را تادیب نماییم، همان‌طور که خدا نیز به همین نحو با ما برخورد می‌نماید. «لکن اگر بی‌تادیب می‌باشید، که همه از آن بهره یافتند، پس شما حرام‌زادگانید نه پسران» (عبرانیان ۱۲: ۸).

به عنوان پدران باید به گونه ای با فرزندان رفتار نماییم که به هنگام سرکشی و ناطاعتی، عدالت و حاکمیت خود را بروز دهیم؛ همچنین فیض و رحمت خود را نیز نشان دهیم. بنابراین، آنها برکت و منفعت حاصل از اطاعت و محنت حاصل از ناطاعتی را فرامی گیرند.

تنبیه نباید همیشه مصداق سنتی چوب و فلک را به همراه داشته باشد؛ حتی اگر گاهی اوقات ضروری بنظر آیند. در واقع این والدین هستند که باید بر حسب موقعیت راهکار مناسب تنبیهی را اتخاذ نمایند؛ هر فرزندی روش مخصوص خود را طلب می کند و نباید با همه فرزندان به یکسان رفتار نمود؛ بعضی از فرزندان تا حدی محدود و بعضی نیز به شکلی جدی تر باید تنبیه شوند.

«کسی که چوب را باز دارد، از پسر خویش نفرت می کند، اما کسی که او را دوست می دارد او را به سعی تمام تأدیب می نماید» (امثال ۱۳: ۲۴). «پسر خود را تأدیب نما زیرا که امید هست، اما خود را به کشتن او و امدار» (امثال ۱۹: ۱۸). «حماقت در دل طفل بسته شده است، اما چوب تأدیب آن را از او دور خواهد کرد» (امثال ۲۲: ۱۵). «از طفل خود تأدیب را باز مدار که اگر او را با چوب بزنی نخواهد مرد؛ پس او را با چوب بزنی، و جان او را از هاویه نجات خواهی داد» (امثال ۲۳: ۱۳-۱۴).

«چوب و تنبیه، حکمت می بخشد، اما پسری که بی لگام باشد، مادر خود را خجل خواهد ساخت... پسر خود را تأدیب نما که تو را راحت خواهد رسانید، و به جان تو لذات خواهد بخشید» (امثال ۲۹: ۱۵ و ۱۷). بطور قطع، این آیات، سخنان حکیمانه و پندآموزی هستند که می توانند والدین را در اوقات متفاوت زندگی و نحوه رفتار با فرزندان کمک نمایند.

این محبت است که چوب در دست می گیرد

سخنان مهم زیر می توانند بسیار مهم باشند. فرزند به هنگام تنبیه باید بداند این محبت است که او را تنبیه می کند. کودکان اغلب

بسیار باهوش بوده و دقیقاً درک می‌کنند که انگیزه و منشأ رفتار ما بر چه اساسی بنا نهاده شده است. آنها خوب درک می‌کنند که آیا تنبیه اتخاذ شده از طرف ما، برانگیخته از خشم است یا برآمده از محبت و خیر خواهی ما می‌باشد. بهر حال تعلیم کلام خدا این است که باید فرزندان را متنبيه ساخت اما نه اینکه آنها را به خشم آورد. تنبیه بر اساس محبت می‌تواند فرزند را به والدین خود نزدیک کند. بنابراین بسیار مهم است که والدین با قلبی فروتن به انگیزه خود نگاه کنند و با روح محبت و حکمت، عدالت و فیض را در رفتار خود به تعادل آورند.

شکست داود

این درس کتاب مقدس برای پدران بسیار آموزنده است که توسط روح خدا در اول پادشاهان ۱: ۶ مذکور شده است و نشان می‌دهد که چطور داود در قبال تربیت اُدنیا کوتاهی نمود: «و پدرش او را در تمامی ایام عمرش نرنجانیده، و نگفته بود چرا چنین و چنان می‌کنی، و او نیز بسیار خوش اندام بود و مادرش او را بعد از ائیشالوم زابیده بود». شکست داود در ارتباط با تربیت فرزندش توسط خداوند مرقوم شده است؛ بخصوص این مسئله بیشتر در سرکشی و طغیان اُدنیا در برابر نقشه مکشوف شده خداوند دیده می‌شود، یعنی وقتی مرگ پدر نزدیک است؛ او ادعای پادشاهی می‌کند. در حالی که خداوند در گذشته اعلام نموده بود که بعد از داود پادشاهی به سلیمان خواهد رسید؛ اما در نظر اُدنیا مقابله با خواست خدا و اراده مکشوف او و ادعای پادشاهی کردن، شجاعت محسوب می‌شد. خداوند این دو مسئله را در کنار هم قرار داده بود؛ یک، مقابله و ناطاعتی با خواست خدا و اراده مکشوف؛ دوم، شکست و قصور داود در تعلیم و تربیت فرزندش. این بدان مفهوم نیست که سهل‌گیری داود نسبت به فرزندش را به حساب فروتنی او بگذاریم بلکه باید سرکشی فرزند را در نتیجه کوتاهی داود در تربیت و تأدیب فرزندش بدانیم.

اینطور بنظر می‌رسد که این فرزند جایگاه محبوب و خاصی برای پدر داشت؛ و همین امر می‌توانست بسیار مخرب باشد؛ همانطور که در خانواده اسحاق نیز همین مسئله ایجاد مشکل نموده بود (پیدایش ۲۵: ۲۸ - ۲۷). به همین دلیل داود با پسرش به عطفوت رفتار می‌نمود و به او اجازه می‌داد که هرطور می‌خواهد رفتار نماید. او هرگز فرزند خود را تأدیب و تنبیه ننموده بود و اکنون باید شاهد نتایج تلخ و ناخوشایند عملکرد غلط خود می‌شد. اشتباه بزرگ داود در محبت افراط‌گونه و حسادت و ارنسبت به فرزندش بود؛ چرا که می‌توانست محبت عمیق خود را در تأدیب و تنبیه نیز نشان دهد، اما داود ترجیح داده بود که همیشه با او مهربان باشد و اجازه دهد هرطور می‌خواهد، رفتار نماید. شکست که در ابتدا فقط محدود به محیط خانواده می‌شد حال دامنه اش به شکلی عمومی و اجتماعی نیز رسیده بود. همه این حقایق به جهت آموزش و متنبه نمودن ما نگاشته شده اند. سی، اچ مکینتاش افکار خود را در این خصوص بسیار جالب بیان می‌دارد و می‌گوید: اگر والدین بر فرزندان حکومت و کنترل نداشته باشند؛ در عمل این فرزندان هستند که تسلط و حکومت بر والدین را در اختیار خواهند گرفت؛ چرا که شرایط به گونه ای است که یک طرف باید تسلط و حکومت را در اختیار داشته باشد.

دبلیو، کلی در مقاله ای تحت عنوان آسودگی تربیت می‌نویسد: ناطاعتی در وجود فرزندان است و مقصود خود را به پیش خواهد برد؛ بنابراین هیچ چاره و راه مفری برای والدین وجود ندارد مگر اینکه خود را به این طوفان سهمناک زنند و نسبت به تربیت فرزندان خود اقدام نمایند تا اینکه تلاطم آن به آرامش رسد.

به عنوان حقیقتی مبرهن و آشکار کاملاً ثابت شده است؛ والدینی که فقط با فرزندان خود مهربان و با عطفوت نیستند بلکه به تعلیم و تربیت آنان رسیدگی می‌نمایند و بر فرزندانش تسلط دارند؛ نسبت به والدینی که فقط با مهربانی و سهل‌گیری و کوتاه آمدن برخورد نموده اند، بیشتر مورد محبت و عشق فرزندانشان قرار می‌گیرند.

در آخر باید اضافه کنیم که علاوه بر وظیفه خطیر و مهم پدران در قبال تربیت و تأدیب فرزندان در محیط خانواده، نقش مادران در هماهنگی و هارمونی با پدران در فرایند تربیت فرزندان بسیار مهم و حیاتی است.

فصل هشتم مادران

اگرچه در کتاب مقدس هیچ نصیحت مستقیمی خطاب به مادران وجود ندارد اما در بخش‌های مختلفی به نقش آنها اشاره شده است و نمونه‌های بسیاری جهت آموزش و تعلیم مادران به جهت رشد در عدالت و روحانیت وجود دارند. بر همین اساس، همچنین از ملاحظات روزمره زندگی می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که مادران نقش بسیار مهمی در حریم خانواده دارند. همچنین سهم بسیار حیاتی و مؤثری در پرورش و مراقبت فرزندان و آینده‌شان دارند. مادران قادرند که به لحاظ اخلاقی فرزندان را ارتقا دهند درحالی که پدران می‌توانند فرزندان را برای رسیدن به موقعیت اجتماعی بهتر یاری رسانند. در کتاب مقدس مخصوصاً در ارتباط با پادشاهان اسراییل و یهودا، این عبارت مهم مطرح شده است که نام مادر این پادشاه فلان بوده است... تاریخ کتاب مقدس نشان می‌دهد که مادران به لحاظ اخلاقی سهم بسیار حیاتی و مؤثری در تربیت پادشاهان داشته‌اند و در مثبت و یا منفی بودن آینده آنها تأثیرگذار بوده‌اند. چقدر مهم است که مادران ذهنی روحانی داشته باشند و در ابتدا خواهان ملکوت خدا و عدالت او باشند؛ تنها در اینصورت است که می‌توانند جایگاهی که خدا به آنها عطا نموده است را به بهترین شکل پُر نمایند و جلال او را انعکاس دهند.

اورا بجهت من مراقبت نما

سخنان دختر فرعون به مادر موسی در خروج ۲: ۹ از آن جهت اهمیت دارند که بیانگر سخنان خدا به مادری هستند که خداوند فرزندی به او امانت داده است. «دختر فرعون گفت: این طفل را ببر و او را برای من شیر بده و مزد تو را خواهم داد.» پس آن زن طفل را برداشته، بدو شیر می‌داد. این وظیفه زنی است که خداوند نوزادی را به آغوشش سپرده است. «و دختر فرعون گفت: این طفل را ببر و او را برای من شیر بده و مزد تو را خواهم داد. پس آن زن طفل را برداشته، بدو شیر می‌داد.» بنابراین کلام خدا بهنگام تولد نوزاد می‌تواند اینچنین باشد:

این طفل را ببر و او را برای من شیر بده،
در تمام مدت حیاتش بر زمین
این کودک را بگیر، من به تو اعتماد دارم
از میان تاریکی این دنیای ظلمانی، بوسیله تو
باید به سوی نور روز آسمانی رهنمون شود
این کودک را بگیر، و به جایگاه خود بیاندیش
به آسمان که پاک و مقدس است و هیچ ظلمتی در آنجا نیست
سپس به حکمت و ملامت به فرزندت نیز بیاموز
تا محبت نجات دهنده را احساس کند، و بیاموز
که وقتی گناه سایه اش را می‌گستراند، مسیح قدرت شفا دادن دارد
این طفل را بگیر، این گنجی را که به خانه زمینی ات اهدا شده را بگیر
این طفل را ببر و او را برای من شیر بده، تا روزی که بیایم و خود او را
تحویل گیرم.

مراقبت از فرزند برای خدا چه برکتی دارد! چه کار با ارزشی به مادران
سپرده شده است و به آنانی که در این خدمت مهم امین بوده باشند،
چه پاداشی خواهد رسید!

خیلی مهم است که مادران از همان ابتدا درک کنند که فرزند آنان هدیه‌ای از طرف خداوند است. «اینک پسران میراث از جانب خداوند می‌باشند و ثمره رحمت، اجرتی از اوست» (مزمور ۱۲۷: ۳). در واقع کودکان به او تعلق دارند و صرفاً به امانت گذاشته شده‌اند. والدین فقط ناظرانی برای خداوند هستند، و در حقیقت فرزندان را به جهت او تعلیم و تربیت می‌کنند. از آن لحاظ که مادران مسیحی گاهی فراموش می‌کنند فرزندان‌شان در حقیقت به که تعلق دارند و در تعلیم و تربیت آنان دچار اشتباه می‌شوند. چگونه می‌توان به فرزندان اجازه داد تا به روش‌های دنیوی عمل کنند و هرچه که می‌خواهند بکنند؛ در حالی که می‌دانیم و درک کرده‌ایم که به خدا تعلق دارند؟

کلام حنا در این زمینه چقدر زیبا است: «برای این پسر مسألت نمودم و خداوند مسألت مرا که از او طلب نموده بودم، به من عطا فرموده است. و من نیز او را برای خداوند وقف نمودم؛ تمام ایامی که زنده باشد وقف خداوند خواهد بود. پس در آنجا خداوند را عبادت نمودند» (اول سموئیل ۱: ۲۷ - ۲۸). خداوند به او فرزندی عطا نمود و او نیز فرزندش را جهت خدمت به او تقدیم نمود. این می‌تواند نمونه‌ای برای همه مادران باشد.

مادران به خدمتی الهی گمارده شده‌اند

کودکان در سالهای اولیه عمر خود بیشتر در همکاری و همراهی با مادرانشان هستند در حالی که امرار معاش باعث می‌شود که پدر ساعات بسیاری را از خانه به دور باشد. بنابراین کار تعلیم و تربیت و بزرگ کردن فرزندان در ترس خداوند بیشتر بر دوش مادران است؛ علی‌رغم اینکه پدر همچنان مسئول خانواده است اما این مادران هستند که به چنین خدمتی الهی و مهم گمارده شده‌اند. با وجود اینکه، کارهای آشپزخانه، شست‌شو و غیره زمان بسیاری را طلب می‌کنند؛ اما تربیت و پرورش فرزندان، مهم‌ترین و اولین‌ترین جایگاه

را دارد. هیچ عامل دیگری به این اندازه اهمیت ندارد و به همین دلیل نباید آنرا نادیده گرفت.

اشتباه بسیار مهلکی است اگر مادران این وظیفه خطیر خود را نادیده بگیرند یا اینکار را به دیگران واگذار نمایند به این دلیل که به اسم کار یا خدمت و یا خوش گذرانی وقت خود را در خارج از منزل صرف کنند. حیطة کاری مادران بیشتر متمرکز بر محیط خانواده است. و بنیاد آن بیشتر بر مبنای تعلیم و تربیت بنا شده که از سوی خداوند مقرر شده است. شاید بتوان کارهای دیگر را به سایرین سپرد، اما به هیچ عنوان نمی توان وظیفه مهم مادران را به دیگران واگذار نمود، چرا که خدا آنرا عطا نموده است تا به دیگران سپرده شود. البته مادر حوزه طبیعی زندگی صحبت می کنیم؛ طبیعی است که در پی حوادثی چون مرگ پدر یا حوادث غیر طبیعی دیگر موضوع بحث عوض می شود.

کار من در منزل به مانند هرس کردن شاخه های درخت زیتون است به جهت فروتنی در باغ خداوند نیازمند مراقبت من است هیچ درخت خشکیده ای در کوهستان به دنبال گوسفند گمشده نمی گردد

این من هستم که در خانه باید مراقب گله کوچکم باشم او مرا بر این خدمت مهم گمارده است و همه امته شاهد چند و چون کار من خواهند بود اما اگر در فیض خداوند کار من با امانت به اتمام خواهد رسید من فرزندانم را که چون جواهراتی به من امانت گذاشته شده بودند، پس خواهم داد

کار تعلیم و تربیت فرزندان در سالهای جوانی و ابتدایی شان نقش بسزایی برای همه عمرشان دارند. تعلیم اساسی مسیحیت به قدری توانمند است که می تواند فرزندان را در تمام طول عمرشان به سوی نیکویی سوق دهد و طوری در ذهن حساس آنان نقش

می‌بندد که حتی با وجود گناهایی که در مراحل بعدی زندگیشان واقع می‌شوند، از ذهن و دلشان پاک نخواهند شد. «طفل را در راهی که باید برود تربیت نما، و چون پیر هم شود از آن انحراف نخواهد ورزید» (امثال ۲۲: ۶).

شکی وجود ندارد آنچه باعث شد که موسی بعد از رسیدن به سن بلوغ از مقام و لقب «پسر دختر فرعون» بودن صرف‌نظر نموده آن را رد کند و تحمل سختی‌ها با قوم خدا را به لذت‌های زودگذر گناه ترجیح دهد؛ تأثیر تعلیم و تربیت مادر در منزل دختر فرعون و وعده‌های خداوند بود که از مادر شنیده بود. همچنین در امثال ۳۱، ملاحظه می‌کنیم که پیشگویی مادر لموئیل پادشاه، درست از آب درآمد و با هدایت روح خداوند مرقوم شده بود.

قبل از ادامه دادن در این خصوص، باید خاطر نشان نمود که یکی بودن هدف، عملکرد و اندیشه پدر و مادر در تعلیم و تربیت فرزندان از اهمیت بسیاری برخوردار است. این قضیه بسیار مهم و ضروری است. اگر عملکرد پدر و مادر در یک راستا نباشد، نمی‌توانند در این خصوص موفق باشند. هرگونه مخالفت و عدم توافق در مبانی و بحث‌های مربوطه نباید در حضور فرزندان به انجام رسند. فرزندان باید شاهد عملکرد و برخورد یکپارچه و متحدی از سوی والدینشان باشند.

تعلیم و تربیت چه مفهومی دارد

تعلیم دادن صرفاً مصداق آموزش و تدریس ندارد. بلکه به این مفهوم است که فرزندان را به سوی راه و روشی خاص هدایت نماید. تعلیم و تربیت بیشتر در برگیرنده مراقبت و نظارت متداوم است که می‌تواند هدف و تأثیر مورد نظر را به بار آورد.

ذهن فرزندان می‌تواند از کلام خدا آموزش یابد و اغلب این آموزه‌ها نیز برای مدت‌های مدیدی جایگاه خود را حفظ می‌کنند حتی اگر قلبشان نیز علاقه مند به مسائل روحانی نباشد. یکی از عوامل مهم تعلیم فرزندان، شکل دادن اندیشه آنها است. اما قلب نیز باید

به مانند ذهن تعلیم یافته و شکل یابد. اغلب اوقات، مادران به این توجه می نمایند که فرزندانشان را تعلیم دهند اما دقت نمی کنند که آیا تعلیماتشان جنبه عملی پیدا می کنند. بنابراین با اینکه قلب فرزندان به سوی تعلیم والدینشان سوق پیدا می کند؛ ولی اگر ببینند که مبانی تعلیمی والدینشان سطحی می باشند به آموزه های آنها احترامی نخواهند گذاشت و از آنها رویگردان خواهند شد.

همانطور که ملاحظه نمودیم، تعلیم دادن یعنی هدایت نمودن فرزندان به سوی روشی مشخص، به همین دلیل وظیفه مادران هدایت فرزندان به سوی راه خداوند و الگوهای روحانی و مسیحی است. تنها از این طریق است که قلب فرزندان نیز مطابق افکارشان تعلیم و تأثیر خواهد پذیرفت. ای مادران، اگر می خواهید که فرزندانتان را تعلیم دهید؛ باید به آموزه های خود عمل نمایید و راه و روش عملی نمودن تعلیم خود را به آنان یاد دهید. به هر بهایی و در هر شرایطی آنها باید تعلیم شما را اجرا نمایند.

زیاد حرف زدن به مصداق عمل نمودن نیست. همانطور که درخت تاک شاخه هایش را رشد می دهد ما نیز باید فرزندانمان را رشد و پرورش دهیم و فرزندانمان را به سوی عدالت رهنمون کنیم. مادران بسیاری، آموزه های درستی به فرزندان خود می آموزند اما تفاوت در عملکردشان باعث می شود که فرزندانشان نیز به سوی دیگری منحرف شوند. مادران بسیاری هستند که اجازه می دهند فرزندانشان هر کاری را که می خواهند انجام دهند و کلام خدا را فراموش می کنند که می گوید: «چوب و تنبیه، حکمت می بخشد، اما پسری که بی لگام باشد، مادر خود را خجل خواهد ساخت» (امثال ۲۹: ۱۵).

قوم اسرائیل بازکاری کردند که در نظر خداوند گناه بود. پس خداوند آنها را برای مدت چهل سال زیر سلطه فلسطینیان برد. در شهر صرعه مردی زندگی می کرد که از طایفه دان و نام او مانوح بود. زن او نازا بود و نمی توانست فرزندی داشته باشد. روزی فرشته خداوند

پیش آن زن آمد و گفت: «تو نازا هستی و طفلی نداری، اما حامله می‌شوی و پسری به دنیا می‌آوری. باید از خوردن شراب و هر نوع مسکرات خودداری کنی و چیزهای حرام نخوری. موی سر پسری را که به دنیا می‌آوری، نباید بتراشی؛ چون پسرت از ابتدای تولد، نذر خداوند می‌باشد. او قوم اسرائیل را از دست فلسطینیان نجات می‌دهد». آن زن رفت و به شوهر خود گفت: «یک مرد خدا پیش من آمد. چهره اش مانند چهره یک فرشته بود. من نپرسیدم که از کجا آمده بود. او هم به من نگفت که نامش چیست. او به من گفت: تو پسری به دنیا می‌آوری. از نوشیدن شراب و مسکرات دوری کن و چیزهای حرام نخور، زیرا پسرت از زمان تولد تا روز وفات نذر خداوند می‌باشد». آنگاه مانوح از خداوند درخواست کرده گفت: «خداوند، از تو تمنا می‌کنم که آن مرد خدا را دوباره بفرست تا به ما یاد بدهد که وقتی طفل متولد شد، چگونه او را تربیت کنیم». خداوند خواهش او را قبول کرد و وقتی که آن زن در مزرعه نشسته بود، دوباره فرشته پیش او آمد. شوهرش مانوح با او نبود. زن با شتاب پیش شوهر خود رفته گفت: «آن مردی که روز پیش اینجا آمده بود، دوباره آمده است». مانوح برخاست و به دنبال زن خود، پیش آن مرد رفت و پرسید: «تو بودی که با زن من حرف زدی؟» او جواب داد: «بلی، من بودم». مانوح گفت: «به ما بگو، پس از آن که همه سخنانی را که گفتمی انجام شد، او را چگونه تربیت کنیم؟» فرشته خداوند جواب داد: «زنت باید آنچه را به او گفته‌ام انجام دهد. از محصول تاک نباید بخورد. از شراب و دیگر مسکرات پرهیز کند، چیزهای حرام نخورد و باید آنچه را به او گفته‌ام، انجام دهد».

این نکته بسیار مهمی است که هر پدر و مادری باید رعایت کنند یعنی گاهی از خداوند بپرسند که فرزند خود را چگونه تربیت کنیم؟

آموزش اطاعت

از آنجایی که خداوند به سموئیل گفت: آیا خداوند به قربانیهای

سوختنی و ذبایح خوشنود است یا به اطاعت فرمان خداوند؟ اینک اطاعت از قربانیها و گوش گرفتن از پیه قوچها نیکوتر است. این مسئله یکی از مهم ترین اصول تعلیم و تربیت فرزندان است و به آنها برکات حاصل از اطاعت نمودن را می آموزد. آنها باید بدانند که همیشه مقوله ای به نام اطاعت نمودن از مقامی بالاتر (authority) وجود دارد حتی در مراحل بعدی زندگی نیز این اصل ادامه می یابد. اگر کودکی یاد نگیرد که در محیط خانه از والدین خود اطاعت نماید؛ در مراحل بعدی نیز از حکومت حاکمان اطاعت نخواهد نمود. اطاعت از خداوند مهمترین رکن زندگی شاد مسیحی است. و اگر می خواهیم فرزندانمان به مسیحیان تأثیرگذاری بدل شوند باید اطاعت نمودن را از همین مراحل اولیه به آنها بیاموزانیم. اطاعت نمودن از حاکمیت والدین در واقع مقدمه ای بر اطاعت از حاکمیت خداوند است. از این جهت والدین به لحاظ روحانی نیز از مقام بالایی در ارتباط با فرزندان نشان قرار می گیرند.

خود محوری یکی از خصایص فرزندان آدم بوده و از طبیعت گناه آلود بر می آید؛ و لازم است که چنین ضعفی به اطاعت خدا درآید. والدین باید فرزندان را طوری تربیت نمایند که نسبت به آنها مطیع بوده و حتی نسبت به هر قوه حاکمه دیگری نیز مطیع باشند. ما در ایام آخر زندگی می کنیم و همانطور که در دوم تیماتائوس نوشته شده است: «زیرا که مردمان، خودپرست خواهند بود و طماع و لاف زن و متکبر و بدگو و نامطیع والدین و ناسپاس و ناپاک»، در ایام آخر که روزگار سرکششی نسبت به والدین است این اصول بیشتر ضروری می نمایند.

تبیین اطاعت نمودن

به جهت اطمینان از اطاعت نمودن فرزندان، والدین باید این اطمینان را ایجاد نمایند که سخنان آنها جدی است و در صورت ناطاعتی نتیجه کار تنبیه خواهد بود. کودکان در تشخیص این امور بسیار

زیرک و باهوش هستند و خیلی زود متوجه جدیت کلام ما می‌شوند از اینجهت والدین باید این حقیقت را بخوبی تبیین کنند که اطاعت نمودن با پاداش و نا اطاعتی با مواخذه و تنبیه، پاسخ داده خواهد شد. والدین علی‌رغم میل باطنی‌شان باید در صورت تمرد فرزندان با جدیت و تنبیه برخورد نمایند تا آنها بدانند که کلام والدین جدی بوده است و همین می‌تواند عاملی باشد که فرزندان را به اطاعت بهتر سوق دهد. از طرف دیگر، به ندرت می‌توان فرزندی را یافت که در صورت جدیت والدینشان، نامطیع یا بی‌توجه باشند؛ اغلب همین جدیت و ممارست والدین است که منتهی به اطاعت فرزندان می‌شود.

قطعاً به جهت پدر و مادر سخنان هشدار دهنده بسیاری در کلام خدا یافت می‌شود، برای مثال می‌توان جریان مربوط به عیلی کاهن را مطرح نمود. «زیرا به او خبر دادم که من بر خانه او تا به ابد داوری خواهم نمود به سبب گناهی که می‌داند، چونکه پسرانش بر خود لعنت آوردند و او ایشان را منع ننمود» (اول سموئیل ۳: ۱۳). از باب ۲ آیات ۲۲ الی ۲۵: «و عیلی بسیار سالخورده شده بود، و هرچه پسرانش با تمامی اسرائیل عمل می‌نمودند، می‌شنید، و اینکه چگونه با زنانی که نزد در خیمه اجتماع خدمت می‌کردند، می‌خوابیدند». پس به ایشان گفت: «چرا چنین کارها می‌کنید زیرا که اعمال بد شما را از تمامی این قوم می‌شنوم. چنین مکنید ای پسرانم، زیرا خبری که می‌شنوم خوب نیست، شما باعث عصیان قوم خداوند می‌باشید. اگر شخصی بر شخصی گناه ورزد، خدا او را داوری خواهد کرد؛ اما اگر شخصی بر خداوند گناه ورزد، کیست که برای وی شفاعت نماید؟ اما ایشان سخن پدر خود را نشنیدند، زیرا خداوند خواست که ایشان را هلاک سازد». می‌دانیم که عیلی فرزندان خود را نکوهش نمود اما حکم محکومیت خدا همچنان برقرار بود و این خود نشانگر انتظار خدا از والدین می‌باشد.

زود شروع کنید

رمز موفقیت در آموزش، زود شروع نمودن است. مادر باتجربه ای می نویسد: «شیطان نباید ما را با درخواستهای غیر منطقی کودک مان، اغوا نموده و برکاتمان را برباید... این همان نقطه ای است که مادران در اثر سهل انگاری و تأخیر دچار اشتباه می شوند؛ اکثریت کودکانی که آینده شان دچار بحران و ویرانی شده است؛ آنانی هستند که قبل از رسیدن به پنج ساگی و قبل از شکل گیری شخصیتشان، مادرانشان با حماقت نسبت به وظیفه خود کوتاهی نموده و با مصامحه و مُمایشات تربیت و توجه خود را به آینده موکول نموده اند».

حتی با کودکان کم سن و سال نیز می توان صحبت کرد و با محبت و مراقبت آنها را تعلیم داد. مادران باید در کنار عاطفه و محبت خود به تعلیم و تربیت نیز توجه نمایند. برای مثال، حتی جدی و محکم کردن صدا به هنگامی که کودک از خوابیدن امتناع می رزد نیز می تواند به منزله تربیت نمودن تلقی شود. اگر در مثال فوق، کودک در خواسته خود پافشاری نمود، بازهم مادر باید بر رفتار و سخنگیری خود ادامه دهد؛ شاید این روش مشکل بنظر آید یا مستلزم جنگ و دعوا و دردمس باشد؛ اما تنها به این ترتیب است که فرزندمان اطاعت نمودن را فرامی گیرد. با این وجود، دقیقاً در چنین مواقعی است که بیشتر مادران کوتاه می آیند و مغلوب می شوند. آنها شکست می خورند چون نمی خواهند متحمل درد مبارزه شوند؛ اما این درد کوچک در اثر بی توجهی و سهل گیری در آینده به شکل فزاینده ای بیشتر و محنت بار خواهد شد.

مادری می گفت که در تربیت و پرورش پسرش از يك تا شش سالگی دچار همان سختی و درد مجادله شده بود چرا که پسرش بسیار لجوج و سرسخت بود و بر خواسته خود پافشاری می نمود؛ اما مادر امین، در تربیت و تأدیب فرزند خود مصمم بود و تصمیم گرفته بود که در این جنگ ایستادگی نماید، و مدت های مدیدی در روش تربیتی خود

اصرار نمود تا اینکه بالاخره موفق شد و فرزند او امروزه واعظی موفق است. چقدر این جنگ طاقت فرسای مادر برای ما آموزنده است!

صداقت و راستی

نکته مهم دیگر در تعلیم فرزند، «راه و روش» او است، یعنی باید فرزندان را طوری تربیت نمود که همه چیز بر اساس راستی و صداقت باشد. هر انسانی در گناه متولد می‌شود و حامل ذات گناه آلود است؛ «شیران از ابتدا منحرف و از روز تولد دروغگو بوده‌اند» (مزمور ۵۸: ۳)؛ و بطور قطع ناراستی یکی از خصایص چنین ذات گناه آلودی است. به منظور دوری از چنین خصیصه و عادت زشتی، راستی و صداقت باید یکی از محورهای تعلیم فرزندان باشد. خداوند از دروغگویان متنفر است، اما از مردم درستکار خوشنود است (امثال ۱۲: ۲۲). همچنین بر اساس امثال ۶: ۱۶-۱۷: «شش، بلکه هفت چیز است که خداوند از آنها نفرت دارد و نمی‌تواند تحمل کند: چشم منگبر، زبان دروغگو، دستی که خون بی‌گناهی را بریزد، فکری که نقشه‌های پلید بکشد، پایی که برای انجام کارهای زشت عجله کند، شهادی که شهادت دروغ بدهد و کسی که رابطه دوستان و خویشاوندان را به هم بزند». بنابراین باید از همان ابتدا به فرزندان آموخت که خداوند از زبان دروغگو متنفر است.

به جهت توسعه و رشد راستی در فرزندان، نباید نسبت به شرارت‌های جسمانی کوتاهی نمود؛ برای مثال، بعضی از والدین به فریب‌ها و مکرهای کودکانه می‌خندند. پس جای تعجب ندارد که چنین فرزندان وقتي بزرگ شوند، هیچگونه عذاب و جدانی نسبت به دروغ و فریب نداشته باشند؛ و خود را در پس دروغگویی پنهان نمایند. هیچ کس چون خود فرزندان، نمی‌تواند جهت و صداقت تعالیم والدین را تشخیص دهد؛ آنها به راستی نتنها گفته‌ها حتی احساسات ما را نیز دآوری می‌کنند. هرگز نسبت به هیچ گناه و یا شرارت جسمانی فرندانان، سهل‌نگیرید.

مادران باید مواظب مورد نقد قرار دادن دیگران در مقابل فرزندانشان، و سپس خوشرویی در حضور آنان (ریاکاری) باشند. چرا که همین مسئله می‌تواند درس جالبی از دورویی و مکر باشد. برای مثال، اگر درباره شخصیت‌های افسانه‌ای چون بابا نول یا غیره به فرزندانشان دروغ بگوییم چگونه می‌توانیم از آنها انتظار داشته باشیم که به صداقت رفتار نمایند.

اگر می‌خواهیم فرزندانشان را برای خدایی بزرگ کنیم که هرگز دروغ نمی‌گوید (تیطس ۱: ۲) باشد که هرگز به آنها دروغ نگوییم، چرا که او «به راستی در قلب راغب می‌باشد» (مزمور ۵۱: ۶). اگر نمی‌توانید فرزندانشان را پاسخ درست دهید، بهتر است یا اصلاً پاسخ ندهید یا کمتر جواب دهید تا اینکه دروغ بگویید. اگر می‌خواهید فرزندانشان صادق باشند با آنها به صدق رفتار کنید. هرگز به آنها قولی ندهید که نمی‌توانید به آن عمل کنید؛ چرا که این نیز مطابق راستی نیست. هرگز داروی تلخی را با این فریب که خوشمزه است به کودکانان ندهید. با چنین روش‌های نادرست و به ظاهر کم‌اهمیت، عملاً فرزندانشان را برخلاف میلشان، به سمت ناراستی سوق می‌دهید، و همه تلاش‌هایتان بی‌ثمر خواهد شد چرا که خاک و محیط مناسب برای پرورش آنان به سوی راستی و صداقت را فراهم نکرده‌اید.

تحصیلات

بطور قطع نمی‌توان همه کتابها و رُمانها و داستانهای تخیلی را مطابق با راستی و صداقت دانست، اما تا جایی که امکان دارد باید این نوع کتابها را از آنها دور نمود؛ و در عوض کتابهایی را در دست آنان قرار داد که می‌توانند شور زندگی را در ایشان ایجاد نمایند. داستانهای سالم و سازنده و جالب و مهیج بسیاری وجود دارند که برای بچه‌ها جذاب می‌باشند. همچنین می‌توان داستانهای کتاب مقدس را نیز به آنها توصیه نمود. مثلاً جریان آفرینش، اینکه خدا چگونه حیوانات و همه موجودات و طبیعت را آفریده است و آنها

را دوست دارد و... به این ترتیب آنها به طبیعت و خلقت و در نهایت خداوند علاقه مند خواهند شد و علاوه بر این باید حقیقتی مهمتر یعنی حکایت عیسی مسیح نجات دهنده به آنها آموخته شود.

قبل از اینکه فرزند هفت ساله شود؛ بگذار که بهرش هر گوشه کلام آموخته شود

حتی به سن پنج سالگی، راستی را تواند کند پیشگی
گر ببیند به درگاه بزدان زانوانت خم شوند
حتی در سه سالگی نیز یاد گیرد چگونه پیرو راه حق شود

مرکز توجه

قبل از اینکه موضوع تربیت فرزندان را پایان دهیم لازم است به این نکته اشاره داشته باشیم که گاهی فرزندان مرکز توجه ما قرار می‌گیرند یعنی بازیگرها و یا کارهای شیرینشان موجبات مرکزیت قرار گرفتن خود را فراهم می‌آورند. به این ترتیب خیلی زود متوجه می‌شوند که نقش مهمی دارند و می‌خواهند که همیشه مورد توجه و ستایش قرار گیرند. به جای اینکه جایگاه طبیعی خود را داشته باشند، می‌خواهند در هر کاری پیش بیافتند و افکار مغرورانه آنها را در بر می‌گیرد. این خود می‌تواند به منزله شکست و اشتباه باشد. کودکان نیز باید از همان ابتدا راه و رسم فروتنی را یاد بگیرند نه اینکه فقط در پی مطرح شدن و نهایتاً غرور و تکبر باشند. دعای ما این است که خداوند به مادران مسیحی فیض و حکمت عطا نماید تا بتوانند فرزندانشان را برای جلال او بکار گیرند.

فصل نهم غلامان و آقایان

بعد از اینکه به روابط زناشویی یعنی زن و شوهر و روابط آنان با فرزندان در محیط خانواده پرداختیم؛ حال می‌خواهیم به رابطه غلام و آقا نظری بیافکنیم؛ اگرچه شاید امروزه کمتر بتوان در خانه ای شاهد چنین روابطی بود. این نوع رابطه، ارزش و اعتبار کمتری ندارد بلکه حتی این نیز می‌تواند باعث جلال خدا شود. همانطور که گفته شد اگر چه در محیط خانه مسیحی شاید دیگر شاهد چنین رابطه ای نباشیم اما در محیط کار، این نوع رابطه همچنان برقرار است.

غلامان

«ای غلامان، آقایان جسمانی خود را در هر چیز اطاعت کنید، نه به خدمت حضور جویندگان رضامندی مردم، بلکه به اخلاص قلب و از خداوند بترسید. و آنچه کنید، از دل کنید بخاطر خداوند نه بخاطر انسان. چون می‌دانید که از خداوند مکافات میراث را خواهید یافت، چونکه مسیح خداوند را بندگی می‌کنید. زیرا هر که ظلم کند، آن ظلمی را که کرد، خواهد یافت و ظاهربینی نیست» (کولسیان ۳: ۲۲-۲۵).

در اینجا موضوع غلام یا خادم از نظر خداوند مطرح می‌شود؛ به این مفهوم که در واقع خدمت غلام به آقایش به مثابه خدمت خداوند تلقی می‌شود و در نهایت خدمت با امانت نیز پاداش داده می‌شود. بنابراین، خدمتی که شاید بنظر کم ارزش و کارگری بنظر آید می‌تواند با به درستی انجام گرفتن به حدی ارتقاء یابد که به منزله خدمت خداوند عیسی مسیح تلقی شود.

چشمان غلام به سوی خداوندش معطوف شده است تا بیاد آورد که عیسی مسیح، خداوند و خدمتش به عنوان الگو و نمونه ای از غلام و

خادم واقعی بود. «لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد» (فیلیپیان ۲: ۷). همچنین: «زیرا که پسر انسان نیز نیامده تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری کند» (مرقس ۱۰: ۴۵). خادم یا غلام مسیحی باید به شکلی روزانه از او تعلیم گیرد تا بتواند شخصیت خداوند خود را به عنوان خادم واقعی انعکاس دهد. انجیل مرقس این اصل را به زیبایی نشان می‌دهد؛ با به تصویر کشیدن زندگی مسیح به عنوان خادمی نمونه، این امکان را برای هر خادم امینی فراهم می‌سازد تا در مقیاسی وسیع‌تر، خود را متعلق به آقا و خداوند همه عالم بداند. غلامان را نصیحت نما که آقایان خود را اطاعت کنند و در هر امر ایشان را راضی سازند و نقیض گو نباشند؛ و دزدی نکنند بلکه کمال دیانت را ظاهر سازند تا تعلیم نجات دهنده ما خدا را در هر چیز زینت دهند (تیطس ۲: ۹-۱۰).

مطیع بودن و انقیاد با امانت از ملزومات خادم نیکو می‌باشند؛ که پولس رسول نیز آنها را توصیه می‌کند و همه این خصوصیات در شخصیت عیسی مسیح به عنوان خادمی کامل، نمود پیدا می‌نمایند. خادم مسیحی با رفتار و منش خود به آموزه‌های الهیاتی که تعلیم می‌دهد، زیبایی می‌بخشد. او با اعمال و خدمت خود، آموزه‌ها و تعالیم مسیح را عملاً به تصویر می‌کشد و گاهی این بیان از حرف زدن و موعظه نمودن رساتر و بلندتر می‌نماید. بنابراین حتی غلام مسیحی می‌تواند در حیطة کوچک خود به اندازه واعظی متبهر نیز مؤثر واقع شود.

«آنانی که غلامان زیر یوغ می‌باشند، آقایان خویش را لایق کمال احترام بدانند که مبادا نام و تعلیم خدا بد گفته شود. اما کسانی که آقایان مؤمن دارند، ایشان را تحقیر ننمایند، از آنجا که برادرانند بلکه بیشتر خدمت کنند از آنرو که آنانى که در این احسان مشارکند، مؤمن و محبوبند. و به این معانی تعلیم و نصیحت فرما» (اول تیمو تاؤس ۱: ۶-۲).

غلامانی که آقایان بی ایمان دارند باید به آنها احترام گذارند، و نباید خود را برتر و بهتر از آنان بدانند. تا شهادت و جلال خداوند و تعلیماتش در نزد آقایانشان مخدوش نشود. از طرف دیگر، آنانی که از غلامان ایماندار برخوردارند نباید گمان کنند حال می توانند آقایان خود را کمتر احترام نمایند. اکنون باید آنها را چون برادران محبوبشان احترام و حرمت نمایند. جایگاه ما در کلیسا که همه از یک موقعیت برخورداریم و همه اعضای یک بدن هستیم به مانند جایگاهمان در دنیا نیست که مناصب مختلفی در آن برقرار است.

آقایان

«ای آقایان، با غلامان خود عدل و انصاف را بجا آرید، چونکه می دانید شما را نیز آقایی هست در آسمان» (کولسیان ۴: ۱). همه آقایان و خانمهایی که منصبی دارند باید بیاد آورند که خود در برابر آقا و خداوندشان مسؤل و پاسخگو می باشند و باید به همان نحو که عیسی خداوند با آنها رفتار می نماید؛ آنها نیز با غلامان خود رفتار نمایند. حس خداوندی و حاکمیت او باید همیشه مد نظر قرار گرفته شود و نیکویی و فیض و رحمت او همیشه بیاد آورده شود. خداوند ما سخت دل و بد رفتار نیست، بنابراین شخصیت آقایان مسیحی نیز نباید چنین باشد. آنها نیز باید نور و محبت شخصیت مسیح را انعکاس دهند و با غلامان خود به عدالت و مهربانی رفتار نمایند. «و چراغ را نمی افروزند تا آن را زیر پیمانانه نهند، بلکه تا بر چراغدان گذارند؛ آنگاه به همه کسانی که در خانه باشند، روشنایی می بخشد» (متی ۵: ۱۵).

در افسسیان ۶: ۹ نوشته شده است که: «و ای آقایان، با ایشان به همین نَسَق رفتار نمایید و از تهدید کردن احتراز کنید، چونکه می دانید که خود شما را هم آقایی هست در آسمان و او را نظر به ظاهر نیست». می دانیم که در گذشته این روش مخصوص برده داری بود اما کلام خدا برای دنیای امروز نیز و آقایان کنونی نیز همان

پیغام را دارد. رفتار نامناسب یا زبان خشن شایسته فرزند خدای عادل و مهربان نیست. اگر چشمان آقایان زمینی به چشمان آقایان در آسمان نگران باشد، صدای مهربانی و عدالت از زبانشان همیشه شنیده خواهد شد.

در کتاب روت ۲: ۴ چه تصویر زیبایی راجع به ارتباط میان بوعز به عنوان آقا و غلامانش ارائه داده شده است. بوعز وقتی به مزرعه می رود با این سخنان، خادمانش را خطاب قرار می دهد: «خداوند با شما باد». ایشان وی را گفتند: «خداوند تو را برکت دهد». بوعز نشانه و نمونه زیبایی از مسیح است. رساله کوچک فیلیمون نیز در خصوص رابطه میان آقا و غلام مطالب آموزنده بسیاری دارد و بیاگر این حقیقت است که آقایان مسیحی با چه روحیه ای حتی باید با غلامان بی منفعت رفتار نمایند.

آقایان نباید تنها به این فکر کنند که تا چه اندازه می شود از کارگران کار کشید، بلکه باید محبت قلبی آنان را بدست آورند. روزی از آقای مسیحی پرسیده شد که تاکنون چند تا از قلوب کارگرانش را تسخیر نموده است؟ این خود ایده ای است که می تواند حتی به کار بهتر و بیشتر کارگران منتهی شود.

فصل دهم خانه ای برای خدا

ما مطالعه خود راجع به خانه مسیحی را با این اصل آغاز نمودیم که خانه و خانواده از خود خدا منشأ می یابد و این خداوند است که جایگاه و منزلت خانه مسیحی را تبیین کرده و روابط موجود در آن مبتنی بر افکار، اهداف و جلالش را ترسیم می نماید. حال در این

فصل پایانی می‌خواهیم خود خانه را مورد بررسی قرار دهیم و ببینیم که چطور اراده و مقصود خدا می‌تواند در محیط خانه حکم فرما باشد.

خانه‌ای در بیت عنیا

خداوند ما بر روی زمین به مانند غریبه و بی خانمانی بود که حتی جایی برای سر نهادن نداشت و در چنین شرایطی مرتا او را در منزلش می‌پذیرد؛ «هنگامی که می‌رفتند او وارد بلدی شد و زنی که مرتا نام داشت، او را به خانه خود پذیرفت» (لوقا ۱۰: ۳۸). شاید آن منزل تنها خانه‌ای در آن ناحیه بود که دربش به روی او باز بود. قدم او همیشه بر این خانه مبارک و میمون بود و در این سفر کمی قبل از فصح و مرگش وارد منزل شد. درست زمانی که مورد تنفر رهبران مذهبی قرار گرفته بود. اگر چه این مسئله می‌توانست برای مرتا و مریم و ایلعاذر خطرناک باشد اما آنها از مسیح پذیرایی می‌نمودند و «مریم رطلی از عطر سنبل خالص گرانها گرفته، پایهای عیسی را تدهین کرد و پایهای او را از مویهای خود خشکانید، چنانکه خانه از بوی عطر پر شد» (یوحنا ۱۱: ۵۷-۱۲: ۳).

مسیح ساعاتی قبل از متحمل شدن رنج و محنت بسیار، چقدر قلباً از پذیرایی شدن در چنین خانه‌ای خرسند بود، شاید براستی بتوان گفت که چنین خانه‌ای، خانه عیسی مسیح است!

امروز نیز باید مسیح را در خانه مان بپذیریم

اگرچه خداوند عزیزمان به لحاظ جسمی و فیزیکی به مانند زمان مرتا، در میانمان حضور ندارد؛ اما روح قدوس او حاضر است تا اراده و علائق او را به انجام رساند. او در میان نجات یافتگان حضور دارد و در آنها و بوسیله آنان عمل می‌نماید. بنابراین امروز ما نیز به مانند مرتا می‌توانیم پذیرای عیسی مسیح باشیم. او خطاب به شاگردانش فرمود: «هر که شما را قبول کند، مرا قبول کرده و کسی که مرا قبول

کرده، فرستنده مرا قبول کرده باشد» (متی ۱۰: ۴۰). وقتی مردم خدا یعنی ایمانداران را در منزلمان می‌پذیرم گویی او را پذیرفته ایم.

خانه مسیحی

«هر که شما را قبول کند، مرا قبول کرده و کسی که مرا قبول کرده، فرستنده مرا قبول کرده باشد» (متی ۲۵: ۴۰). آیا آیه فوق مخصوص برادران در مسیح است. اگر چنین است؛ در خانه ما باید بسوی خدا و قوم او و علائق او باز باشد. نه اینکه فقط خدا را بخاطر خود خواهی خودمان بخواهیم یا اینکه چون دنیا او را رد نموده است او را بپذیریم.

نمونه های کتاب مقدسی

شاید نمونه های بسیاری میتوان در کلام یافت که در خانه ایمانداران به سوی او و اعمال و علائق او باز است. در ایام داود می خوانیم که: «و داود نخواست که تابوت خداوند را نزد خود به شهر داود بیاورد. پس داود آن را به خانه عوبید ادم جتی برگردانید. و تابوت خداوند در خانه عوبید ادم جتی سه ماه ماند؛ و خداوند عوبید ادم و تمامی خاندانش را برکت داد» (دوم سموئیل ۶: ۱۰-۱۱). در مرقس ۱۴: ۱۴ می خوانیم که «به شهر بروید و شخصی با سبوی آب به شما خواهد برخورد. از عقب وی بروید، و به هر جایی که درآید صاحب خانه را گویید: استاد می گوید مهمانخانه کجا است تا فصح را با شاگردان خود آنجا صرف کنم؟ و او بالاخانه بزرگ مفروش و آماده به شما نشان می دهد. آنجا از بهر ما تدارک بینید». یعنی مردی بالاخانه منزلش را به جهت خدمت خداوند تقدیم می کند.

مسیحیان اولیه بطور روزانه همدیگر را در منازلشان ملاقات می نمودند: «و هر روزه در هیكل به یکدل پیوسته می بودند و در خانه ها نان را پاره می کردند و خوراك را به خوشی و ساده دلی می خوردند». «و هر روزه در هیكل و خانه ها از تعلیم و مژده دادن

که عیسی مسیح است دست نکشیدند» (اعمال ۲: ۴۶ و ۵: ۴۲). در اعمال ۱۲: ۱۲ می‌بینیم که: «چون این را دریافت، به خانه مریم مادر یوحنا ملقب به مرقس آمد و در آنجا بسیاری جمع شده، دعا می‌کردند».

از رومیان: ۱۶: ۵ و اول قرن‌تین ۱۶: ۱۹ می‌توان دید که کلیسایی در خانه اکیلا و پرسکله تشکیل می‌شد. همچنین از کولسیان ۴: ۱۵ و فلیمون ۲ می‌توان استنباط نمود که نیمفاس و فلیمون در خانه هایشان را به کلیسا و جماعت خدا باز کرده بودند. محبت نسبت به عیسی مسیح باعث شده بود که آسایش و آرامش خود را صرف مهمان‌نوازی و وقف خانه خود به جهت خدمت خداوند نمایند.

اکیلا و پرسکله

زن و شوهر می‌توانند در منزل خود به خدمت مسیحی مشغول باشند وقتی که متفقاً تصمیم می‌گیرند که منزل خود را به خدمت خدا اختصاص دهند. در مورد اکیلا و پرسکله ما با نمونه بسیار زیبایی روبرو می‌شویم که نماد خدمت مشترک و متحد یک زوج در راستای اراده و علائق خداوند می‌باشد. همچنین می‌توان این نمونه موفق را در اعمال ۱۸: ۲۴ - ۲۸ نیز ملاحظه نمود.

وقتی پولس رسول به قرنتس آمد، خانه ایمانداران به روی او باز بود؛ او در شغل آنها سهیم شد و مدت ۱۸ ماه به خیمه دوزی پرداخت. آنها منزل خود را برای رسولی که خانه‌ای از خود نداشت، گشوده بودند تا او خدمت خود به خداوند را به پیش برد. و بطور قطع درسهای بسیاری نیز از رسول امته‌افرا گرفتند. از اشارات او می‌توان دریافت که تا چه اندازه بعضی از خانواده‌ها برای او عزیز بودند و چقدر مهربانی آنان برای او پ ارزش بوده است.

شخصی یهودی به نام آپلس از اسکندریه مصر به افسس رسید. آپلس معلم کلام خدا و هم‌واعظ برجسته بود. او در راه خدا تعلیم دیده بود و با حرارت زیاد و با دقت درباره‌ی عیسی به دیگران بشارت

و تعلیم می‌داد. اما تنها از تعمیم یحیی اطلاع داشت و بس. وقتی پرسکله و اکیلا موعظه آنتشین او را در کنیسه شنیدند، او را نزد خود بردند و راه خدا را دقیقاً به او تعلیم دادند.

ملاحظه می‌کنیم که آن زوج جوان (اکیلا و پرسکله) وقتی با اپلس روبرو می‌شوند او را در خانه خود خدمت می‌کنند و اجازه می‌دهند که منزلشان وسیله‌ای برای خدمت خدا باشد. از مهمان‌نوازی آنها نسبت به اپلس می‌توان چنین استنباط نمود که آنها از خدمت و معاشرت با پولس درسها و برکات بسیاری یافته‌اند و حال مصمم شده‌اند حریم خصوصی خود را صرف خدمت اپلس نمایند. در واقع خدمت آنها برای اپلس کمک بزرگی محسوب می‌شد و بعد از اینکه او در خانه اکیلا و پرسکله مسکن‌گزید توانست خدمت خود را به آسیا گسترش دهد و ثمرات بسیاری به جهت ملکوت خداوند بر آورده شود.

مهمان‌نوازی خدمت زیبایی است. خصیصه‌ای مسیحی است که کلام خدا با ارائه نمونه‌های خوبی آنها به ایمانداران توصیه می‌کند. چنین روحیه‌ای که با سخاوت‌مندی همراه است، ریشه در شناخت خدا دارد و منتهی به جلال او می‌شود. خدمت مهمان‌نوازی مبتنی بر آموزه خداوند است از آن لحاظ که خداوند نیز با قلب بزرگ خود نسبت به انسان گناهکار، فیض خود را ارزانی می‌دارد.

رسالات عهد جدید، که عمیقاً بیانگر فیض خداوند می‌باشند، خصیصه عملی و مهم مهمان‌نوازی را توصیه می‌کنند. در میان مسیحیان اولیه نیز مهمان‌نوازی خصوصیت برجسته‌ای بشمار می‌رفت و حتی در میان مردم خدانشناس پیرامونشان نیز این روحیه مورد تأیید و ستایش قرار می‌گرفت. با نگاهی به کلام خدا می‌توان دید که رومیان ۱۲: ۹ - ۲۱ نیز اشاره به مهمان‌نوازی (بخشنده به سخاوت) دارد و آنها از نعمت‌های مختلف مسیحیت می‌داند. همچنین مطابق اول تیموتائوس ۳: ۲ و تیطس ۱: ۸، یکی از خصائص شیخ، ناظر یا رهبران کلیسا است.

با این وجود خدمت مهمان نوازی را نباید فقط نسبت به آنانی که دوست داریم و مورد قبول ما هستند محدود کنیم، بلکه کلام خدا ما را دعوت می‌کند که پذیرای غریبان نیز باشیم. بنابراین عبرانیان ۱۳: ۲ چنین آموزش می‌دهد: «و از غریب نوازی غافل مشوید زیرا که به آن بعضی نادانسته فرشتگان را ضیافت کردند». در اینجا اشاره به ابراهیم است که در پیدایش ۱۸، به سرعت از فرشتگانی که از طرف خدا فرستاده شده بودند، برای صرف ناهار پذیرایی می‌نماید و این خود گواهی است بر تأیید خدمت مهمان نوازی غریبان!

اهمیت مهمان نوازی مسیحی به اندازه‌ای است که کلام خدا در ارتباط با رسیدگی به بیوه زنان و خصوصیت آنها در کلیسا می‌گوید: «که در اعمال صالح نیک نام باشد، اگر فرزندان را پرورده و غریبا را مهمانی نموده و پایهای مقدسین را شسته و زحمت کشان را اعانتی نموده و هر کار نیکو را پیروی کرده باشد». یعنی باز هم مهمان نوازی مورد تأیید و تشویق کلام قرار می‌گیرد (اول تیموتائوس ۵: ۱۰).

کمبود مهمان نوازی

یکی از خصوصیات برجسته و شایسته ایوب این بود که درب خانه اش به روی غریبان باز بود و اجازه نمی‌داد که غریبی شبی را در خیابان به سر کند؛ «غریب در کوچه شب را به سر نمی‌برد و در خود را به روی مسافر می‌گشودم» (ایوب ۳۱: ۳۲). مطابق کتاب داوران ۱۹: ۱۵ - ۱۸ در این ایام یعنی در دوران داوران، زمانی که قوم از خدا دور شده بود، خصوصیت مهمان نوازی از میان رفته بود: پس به آن طرف برگشتند تا به جبعه داخل شده، شب را در آن بسر برند. و او درآمد در کوچه شهر نشست؛ اما کسی نبود که ایشان را به خانه خود ببرد و منزل دهد. و اینک مردی پیر در شب از کار خود از مزرعه می‌آمد. و این شخص از کوهستان افرایم بوده، در جبعه مأوا گزیده بود؛ اما مردمان آن مکان بنیامینی بودند. و او نظر انداخته، شخص مسافری را در کوچه شهر دید؛ و آن مرد پیر گفت: «کجا می‌روی و

از کجا می‌آیی؟» او وی را گفت: «ما از بیت لحم یهودا به آن طرف کوهستان افرایم می‌رویم، زیرا از آنجا هستیم و به بیت لحم یهودا رفته بودم، و الآن عازم خانه خداوند هستم، و هیچ کس مرا به خانه خود نمی‌پذیرد». بنابراین می‌توان چنین نتیجه‌گیری نمود که غیبت خصوصیت مهمان‌نوازی بیانگر دوری از خداوند و نقصان شادابی روحانی است. شاید در روزگار کنونی نیز مهمان‌نوازی در نظر بسیاری سخت به نظر آید یا مطابق فرهنگ رایج نباشد؛ اما مهم این است که خداوند به این قضیه چطور می‌نگرد؟ وقتی مسیحیان اولیه با آنهمه مصیبت‌ها و سختی‌های زمان خود در خدمت مهمان‌نوازی کوشا و ساعی بودند، و با این همه سفارشات و تشویقات کلام خدا در خصوص مهمان‌نوازی، آیا می‌توانیم از آن غافل شویم؟ بیایید تا با تازگی ذهن خود در این زمینه، به بهترین شکل مهمان‌نوازی را به عمل آوریم.

زن شونیمی

در تضاد با شرایط و دوران سرد توصیف شده در کتاب داوران ۱۸، در دوم پادشاهان ۴: ۸-۱۷، با حکایت زن سرشناسی از اهالی شهر شونیم آشنا می‌شویم که مهمان‌نواز و مهربان بود. روزی الیشع نبی که به شهر شونیم مسافرت نموده بود، زنی به اصرار او را برای صرف غذا به خانه‌اش دعوت کرد. از آن پس، الیشع هر وقت گذرش به آن شهر می‌افتاد، برای صرف غذا به خانه او می‌رفت. آن زن به شوهرش گفت: «مطمئن هستم این مرد که اغلب به خانه ما می‌آید، نبی و مرد مقدسی است. بیا روی پشت بام اتاقی کوچک برایش بسازیم و در آن تخت‌خواب و میز و صندلی و چراغ بگذاریم تا هر وقت بیاید در آن استراحت کند». در برابر این روحیه زن، نبی به خادمش می‌گوید: «به او بگو که اینک تمامی این زحمت را برای ما کشیده‌ای؛ پس برای تو چه شود؟ آیا با پادشاه یا سردار لشکرکاری داری؟» او گفت: «نی، من در میان قوم خود ساکن هستم» (آیه ۱۳).

حال به سادگی و در عین حال صمیمیت مهمان نوازی زن شونیمی توجه نمایید. او در فکر استراحت مهمان خود بود و همه آنها حکایت از روحیه مهمان نوازی این زن دارد. این زن اطاق مجللی را به جهت پذیرایی از مهمانهایش فراهم نیاورده بود؛ و به سادگی هر آنچه را که داشت ارائه کرده بود. او در فکر مهمان نوازی بود نه اینکه لوازم و زندگی اش را به نمایش مردم بگذارد. گاهی همین فکر که لوازمی درخور پذیرایی از مهمانها نداریم، مانع مهمان نوازی می‌گردد. اما در نمونه فوق دیده می‌شود که مهمان نوازی مصداق خودنمایی نیست.

باشد که همه ما از سادگی و از خلوص خدمت زن شونیمی درس بگیریم؛ «لیکن می‌ترسم که چنانکه مار به مکر خود حوّا را فریفت، همچنین خاطر شما هم از سادگی ای که در مسیح است، فاسد گردد» (دوم‌قرن‌تیان ۱۱: ۳). «اما خداوند به سموئیل گفت: به چهره اش و بلندی قامتش نظر منما زیرا او را رد کرده‌ام، چونکه خداوند مثل انسان نمی‌نگرد، زیرا که انسان به ظاهر می‌نگرد و خداوند به دل می‌نگرد» (اول سموئیل ۱۶: ۷). بنابراین آنچه اهمیت دارد محبت قلبی و صمیمیت است که در مهمان نوازی ارزش دارد. پطرس نیز در رساله خود بر این مسئله تأکید می‌نماید «و یکدیگر را بدون همه‌مهمانی کنید» (اول پطرس ۴: ۹). کم و زیاد مهم نیست مهم این است که با سخاوت به مهمان نوازی بپردازیم و در این امر روحیه درونی و صمیمیت ما بسی مهم‌تر از دارایی و یا لوازم پذیرایی است.

کلام عیسی خداوند در متی ۱۰: ۴۲، خیلی خوب در مورد این مقوله مصداق پیدا می‌کند: «و هر که یکی از این صغار را کاسه ای از آب سرد محض نام شاگرد نوشاند، هرآینه به شما می‌گویم اجر خود را ضایع نخواهد ساخت». در اینجا به وضوح نسبت به مهمان نوازی که از روی دل و به جهت خداوند به انجام می‌رسد، وعده پاداش داده شده است؛ حتی اگر خدمت ما دادن کاسه ای از آب سرد باشد.

باشد که همه این نمونه‌ها ما را در مهمان‌نوازی و باز بودن در خانه مان برای خداوند، تشویق و ترغیب نمایند. باشد که در اثر این خدمت ما نور خداوند تابانیده شود؛ «و چراغ را نمی‌افروزند تا آن را زیر پیمانه نهند، بلکه تا بر چراغدان گذارند؛ آنگاه به همه کسانی که در خانه باشند، روشنایی می‌بخشد» (متی ۵: ۱۵). حتی در لوقا ۱۱: ۳۳، دقیقاً این اشاره وجود دارد که مهمانی که وارد شود بتواند نور شما را ببیند. "و هیچ‌کس چراغی نمی‌افروزد تا آن را در پنهانی یا زیر پیمانه‌ای بگذارد، بلکه بر چراغدان، تا هر که داخل شود روشنی را ببیند.

همانطور که در پایان این کتاب، موضوع خانه مسیحی را به پایان می‌رسانیم دعای ما این است که ذهنیت نویسنده و خواننده بیشتر بر عیسی مسیح خداوند متمرکز شود؛ او سنگ بنیاد خانه و خانواده مسیحی است. باشد که بیاد آوریم؛ او بنیادی مبارک است که منشأ همه برکات زندگی می‌تواند باشد. و همه چیز باید بر اساس او و به جهت جلال او به پیش رود. او سر پر جلال بدن خداوند است که می‌تواند ما را به جهت مسائل و مشکلات و زندگی روزانه، حکمت و فیض بخشد. در این صورت است که خانه ما چون مشعلی فروزان در این دنیای تیره و تار و مایه برکت برای دیگران خواهد بود. «لعنت خداوند بر خانه شیربران است. اما مسکن عادلان را برکت می‌دهد» (امثال ۳: ۳۳). باشد که این برکت خدا توسط هر خانه‌ای مسیحی درک شده و به جهت او که فراهم‌کننده خانه ابدی ما است بکار گرفته شود!

آمین

